

مفهوم معماری در برهه گذار از دوره ساسانیان به دوران اسلامی، درآمدی بر تاریخ مفهومی معماری ایران

مهرداد قیومی بیدهندی *

مطهره دانایی فر **

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۱

چکیده

تقطیع تاریخ معماری ایران به پیش و پس از اسلام، امری اعتباری است که اگرچه روزگاری زاینده و کارآمد بود، اکنون به قالبی تکراری بدل شده است. از جمله پیامدهای این تقطیع قالبی غفلت از معماری خود برهه گذار از دوره ساسانیان به دوران اسلامی است. پی بردن به گسستگی‌ها و پیوستگی‌های حقیقی در فرهنگ ایرانی در این سوی و آن سوی این مرز، نیازمند تحقیق و تدقیق بیشتر است؛ تحقیقی که ناگزیر باید از مفروض نگرفتن وجود این مرز آغاز شود. انسان‌ها پیش و پس از معماری و در هنگام معماری کردن به آن می‌اندیشند و درباره آن سخن می‌گویند. سخن گفتن ایشان درباره معماری گواه فهم آنان از معماری است. مفهوم معماری امری ثابت و بی‌زمان نیست و در طی تاریخ دگرگون می‌شود. از راه‌های شناخت معماری ایران در برهه گذار، تحقیق درباره مفهوم معماری در این دوره است؛ آن‌چنان‌که در سخن ایرانیان آشکار شده است. در این تحقیق، ضمن معرفی تاریخ مفهومی و پیشنهاد وارد کردن آن به مطالعات معماری ایران، به تاریخ مفهومی معماری ایران در برهه گذار می‌پردازیم. کار تاریخ مفهومی معماری برهه گذار را از واژه‌ها و الفاظ آغاز می‌کنیم؛ اما در آن بازنمی‌مانیم، بلکه به واژه‌ها و معانی و حوزه‌های معنایی به‌منزله مدخلی برای شناخت تغییر و تحول فرهنگی معماری می‌نگریم. منابع اولیه این تحقیق منابع پهلوی و فارسی و عربی، از اواخر دوره ساسانیان تا اوایل دوران اسلامی است. رویکرد آن تاریخ مفهومی و چهارچوب نظری آن نظریه حوزه‌های معنایی است. در این تحقیق، روشن می‌شود که مردم ایران‌زمین در برهه گذار از حوزه معنایی معماری، با مقوله معنایی آبادانی یاد می‌کنند و تلقی آنان از معنای آبادانی اعم از تلقی امروزی ما از معماری است. همچنین آشکار می‌شود که با ورود اسلام به ایران، در این حوزه معنایی، تغییری اساسی رخ نداده است.

کلیدواژه‌ها

تاریخ معماری ایران، معماری اسلامی، تاریخ مفهومی معماری، حوزه معنایی معماری، دوره‌بندی.

* دانشیار دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، نویسنده مسئول، m-qayyoomi@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری معماری، دانشگاه شهید بهشتی

پرسش‌های پژوهش

۱. تاریخ مفهومی و تاریخ مفهومی معماری چیست؟
۲. مفهوم معماری در نزد مردم ایران زمین در برهه گذار از دوره ساسانیان به دوران اسلامی چگونه بوده است؟
۳. آیا مفهوم معماری در پیش و پس از اسلام دستخوش تغییری شده است؟

مقدمه

ایرانیان هم در پیش از اسلام و هم در بدو ورود اسلام به ایران، معماری می‌کردند. آیا با ورود دین جدید، معماری ایشان دستخوش تحول شد؟ در کدام گونه بناها و تا چه حد؟ این‌ها پرسش‌هایی روا برای شناختن معماری ایران و سیر دگرگونی آن، و نیز برای فهم سرچشمه‌های معماری اسلامی در ایران زمین و در جهان اسلام است. تاریخ معماری ایران را از ابتدا به دو دوره پیش و پس از اسلام تقسیم کرده‌اند و این تقسیم خود داوری‌هایی در پی آورده است. در این تقسیم و پیامدهای مهم آن در مطالعات معماری ایران، معمولاً از معماری خود این برهه، یعنی خود مرحله گذار از دوره ساسانیان به دوران اسلامی، غفلت کرده‌اند. به‌علاوه، معمولاً جنبه‌های غیرمادی این تغییرات را نادیده گرفته‌اند. در این تحقیق، می‌خواهیم به بود و نبود تغییر در برهه گذار یادشده، از حیث تلقی ساکنان این سرزمین از معماری بپردازیم. پرسش ما این است که در برهه گذار از دوره ساسانیان به دوران اسلامی، مفهوم معماری در نزد مردم ایران زمین چه بوده و دستخوش چه تغییری شده است.

اهل تاریخ به چنین کاری تاریخ مفهومی^۱ می‌گویند. تاریخ مفهومی درخصوص معماری ایران سابقه‌ای ندارد. در معماری مغرب‌زمین، استفن پارسل در رساله دکتری‌اش، چهار تعریف تاریخی معماری،^۲ و نیز در کتابی که با همین عنوان منتشر کرده است، به تعاریف معماری چون تخته در یونان باستان، معماری چون فن مکانیکی در سده‌های میانه، معماری چون هنر طراحی در ایتالیای رنسانس، و معماری چون هنر زیبا در سده هجدهم می‌پردازد (Parcell 2012). منبع تحقیق او رساله‌های معماری در این مقاطع است. در بررسی سیر مفهوم معماری در ایران، نمی‌توان چنین کاری کرد؛ زیرا در ایران، رساله‌های مستقل درباره معماری در دست نیست. اتکا بر منابعی دیگر برای دریافت مفهوم معماری و سیر آن در تاریخ ایران، هم سرشت تاریخ مفهومی معماری ایران را دگرگون می‌کند و هم روش پرداختن آن را.

در این مقاله، می‌کوشیم با عرضه نمونه‌ای از تاریخ مفهومی، به گشودن باب آن در مطالعات معماری ایران کمک کنیم. برای اینکه اهمیت تاریخ مفهومی را برای تاریخ‌نویسی معماری ایران نشان دهیم، بر برهه‌ای تکیه کرده‌ایم که معمولاً آن را مقطع دگرگونی بنیادی در تاریخ معماری ایران شمرده‌اند؛ یعنی مرز بین ایران پیش و پس از اسلام. چنین نمونه‌ای علاوه بر گشودن باب مطالعه مفهومی معماری ایران، باب تردید در این مفروض دیرپا را باز می‌کند و بر برخی از زوایای مبهم معماری این دوره نیز، پرتوی تازه می‌افکند. رویکرد این تحقیق تاریخ مفهومی یا تاریخ مفاهیم است و در آن از فنون معناشناسی (سمانتیک)^۳ استفاده می‌شود. منابع اولیه^۴ این تحقیق منابع نوشتاری برهه گذار، یعنی متون پهلوی اواخر دوره ساسانیان و آغاز دوران اسلامی، و متون فارسی و عربی سده‌های نخست اسلامی است. منبع ثانویه^۵ اصلی این تحقیق، علاوه بر منابع مربوط به تاریخ مفهومی و معناشناسی، کتاب تاریخ و فرهنگ ایران در عصر انتقال از دوران انتقال از عصر ساسانی به اسلامی است.

۱. تاریخ مفهومی معماری

معماری از اعمال انسان است؛ و انسان در معماری، چون اعمال دیگر، از زبان بهره می‌گیرد. انسان بر اعمال گوناگون معماری، محصول‌های آن اعمال، چیزهای مرتبط با آن اعمال نام می‌گذارد و واژه به‌کار می‌برد و با آن واژه‌ها و شبکه ساخته از آن‌ها درباره معماری می‌اندیشد و درباره معماری با دیگران ارتباط برقرار می‌کند. اینکه انسان‌ها، از جمله ایرانیان و فارسی‌زبانان، درباره معماری چه می‌اندیشند و چه می‌گویند، اینکه زبان در اندیشیدن و گفتن درباره معماری چه جایگاه و نقشی دارد و اینکه واژه‌ها و مفاهیم معماری در طی زمان چه تغییری کرده و این تغییر چگونه بوده در زمره موضوعات مهم تاریخ معماری ایران است.

در هر برهه از زمان، مجموعه واژه‌هایی که انسان‌ها در هر فرهنگ درباره معماری به یاد می‌آورند یا به‌کار می‌برند گواهی است بر آنچه از معماری در آن برهه فهم می‌کنند و به‌عمل می‌آورند. ملک، زیربنا، سطح اشغال، تراکم، آشپزخانه، اتاق خواب، پذیرایی، یک‌خوابه و دوخوابه، مستر، برج، آپارتمان، سایت، آرک، کرکسیون، راندو، پلان، نما، مقطع، پرسپکتیو، اتوکد، قرارداد، کارفرما، آرشیکت، معمار، بنا، کارگر، ... و صفات و افعال مربوط به این‌ها و واژه‌هایی که در داوری درباره بناها به‌کار می‌بریم، و شبکه حاصل از این‌ها و پیوندهای میان این‌ها، گواهی است بر معماری روزگار ما از خیال و اندیشه تا عمل و محصول. همین‌هاست که نشان می‌دهد چه چیزهایی را در درون دایره معماری می‌شماریم و چه چیزهایی را بیرون از آن. حتی اینکه برای این مجموعه یا این دایره از اندیشه‌ها و اعمال و محصولات انسان واژه «معماری» را به‌کار می‌بریم بر وجهی از چپستی و چگونگی معماری در روزگار ما دلالت می‌کند. ما در این روزگار، چیزی از معماری مراد می‌کنیم، از به‌کار بردن آن مقصودی داریم و چیزی از آن فهم می‌کنیم. شناختن آن چیز، یعنی شناختن «مفهوم معماری»، در گرو شناختن چیزهایی است که آن‌ها را در زمره معماری می‌شماریم و بر آن‌ها نامی می‌نهیم و آن‌ها را با الفاظی یاد می‌کنیم. مفهوم معماری امری ثابت نیست.^۶ تأمل در مفهوم معماری نحوی از تأمل در معماری است؛ و تأمل در تغییر و تحول مفهوم معماری نحوی از تاریخ معماری. این تأمل لایه‌ها و مراتب گوناگونی دارد. در این نوشته، مقصود ما تأمل تاریخی است؛ یعنی تأمل در مفهوم معماری در ایران در برهه‌ای از زمان آن‌چنان‌که در نوشته‌های ایرانیان (به فارسی و عربی) آشکار شده است و بدان نحو که به‌کار فهم و نشان دادن تغییر یا تحول زبان مربوط به معماری بیاید.

تأمل تاریخی در مفهوم معماری عین تأمل در زبان معماری نیست؛ اما بدان وابسته است. تأمل در زبان معماری گاهی در مرتبه لفظ است؛ مثلاً ممکن است در این باره پژوهش کنیم که لفظ معماری از کی در زبان فارسی پیدا شده، ریشه آن چیست و چه تغییراتی از سر گذرانده است. در چنین رویکردی که به تاریخ لفظ معماری می‌انجامد، از فنون ریشه‌شناسی^۷ بهره می‌گیریم. در تاریخ مفهوم معماری در ایران، نمی‌توان به بررسی تاریخ الفاظ بسنده کرد؛ زیرا در این صورت، مثلاً در خصوص لفظ «معماری»، پنج سده نخست تاریخ زبان دری که در آن لفظ معماری احتمالاً وجود نداشته است از دایره تحقیق بیرون می‌افتد. تاریخ مفهومی معماری رویکردی است برای پی بردن به جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی معماری آن‌چنان‌که در مفاهیم ظاهر شده است؛ مثلاً می‌توان در تاریخ مفهوم «ایوان» در معماری ایران، از آغاز کاربرد آن تاکنون مطالعه کرد و نشان داد که تحول مدل‌های ایوان و شبکه واژه‌های مرتبط با آن در طی زمان چگونه دگرگون شده است و این دگرگونی چه ربطی با دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی ایران دارد. نیز می‌توان نشان داد که ایرانیان از کدام الفاظ برای مفهوم ایوان استفاده می‌کرده‌اند و این دگرگونی الفاظ و قبض و بسط دایره شمول آن‌ها چه ربطی به تحولات فرهنگی و اجتماعی در ایران داشته است.^۸ اگر بخواهیم بدون تمرکز بر لفظی واحد و معین، در تحول مفهومی معماری تأمل کنیم، چه باید بکنیم؟ مثلاً برای فهم اینکه فارسی‌زبانان در دوره غزنویان، درباره معماری چگونه می‌اندیشیدند و چگونه سخن می‌گفتند و چگونه عمل می‌کردند چه باید کرد؟ بررسی متون فارسی آن روزگار نشان می‌دهد که در آن دوره لفظ «معماری» پدید نیامده یا دست‌کم تداول نیافته بود و فارسی‌زبانان برای اشاره به چیزی شبیه به آنچه ما امروزه معماری می‌خوانیم از واژه‌های دیگری استفاده می‌کردند.^۹ پیداست که در این حالت، اتکا بر تاریخ لفظی و حتی معنایی (سمانتیک) شایسته نیست. در مثال ما درباره فهم معماری در دوره غزنویان، خود واژه یا لفظ معماری مطرح نیست؛ زیرا در آن روزگار،

این واژه به کار نمی‌رفته است تا بتوان آن را مطالعه کرد. در این حالت، باید دید که آنان برای معماری از چه واژه(ها) می‌استفاده می‌کردند و آن واژه‌ها با چه واژه‌های دیگری ملازمت داشته است. در این کار، از «معماری» مقصودی داریم که به تلقی امروزی ما از معماری مربوط می‌شود. می‌گوییم مقصود فارسی‌زبانان امروزی از «معماری» چیست؛ سپس آن را به برهه‌ای دیگر از تاریخ عرضه می‌کنیم و واژه‌ها و مقوله‌های دال بر آن را می‌جوییم. پیداست که چنین کاری در معرض خطای زمان‌پریشی^{۱۰} است؛ زیرا چه بسا چیزهایی که ما امروزه از معماری مراد می‌کنیم که خاص روزگار ماست و در دوره‌های دیگر بی‌معنا بوده یا به معماری ربطی نداشته است. برای پرهیز از این خطا، باید تا حد امکان رنگ زمانه خود را از مقصودمان از معماری بزداییم و سپس آن را به برهه‌ای دیگر از تاریخ عرضه کنیم. بنابراین، ما در اینجا نه بر خود لفظ تکیه می‌کنیم (تاریخ لفظی) و نه بر معنای زبان‌شناختی آن (تاریخ معنایی)؛^{۱۱} بلکه تکیه ما بر مفهومی است که از معماری مراد می‌کنیم. در نتیجه، کار ما در حیطه تاریخ مفهومی قرار می‌گیرد. به قول راینهارت کوزلک^{۱۲}، از پایه‌گذاران تاریخ مفهومی، این قسم از تاریخ‌نویسی با تاریخ تکوین و کاربرد و تغییر مفاهیم سروکار دارد (Koselleck 1983, 15). در تاریخ مفهومی، زبان را هم شاخص و نمودار تغییرات و تحولات اجتماعی تلقی می‌کنند و هم عامل تغییرات و تحولات اجتماعی. پس در هر صورت، زبان در تاریخ مفهومی اهمیت اساسی دارد؛ گرچه زبان را به ریشه‌شناسی^{۱۳} فرو نمی‌کاهند (Müller 2014; Boeeker 1998, 51). اگرچه در عمل، تاریخ مفهومی در اروپا بیشتر معطوف به تحولات مفاهیم پس از رنسانس در مغرب‌زمین بوده است، چنین محدودیتی در سرشت تاریخ مفهومی نیست و می‌توان آن را در دیگر پاره‌های تاریخ و جغرافیا نیز به کار برد. تاریخ مفهومی معماری ایران یعنی تاریخ دگرگونی‌های مفهوم معماری در طی زمان. پیداست که در این رویکرد، بررسی تک‌واژه‌ها کارگشا نیست؛ زیرا تک‌واژه در مرکز توجه نیست. چه بسا واژه‌های مربوط به معماری که فصل مشترک معنایی آن‌ها در طی تاریخ زبان فارسی اندک است. برای تحقق تاریخ مفهومی معماری، باید به نظریه‌ای در معناشناسی متوسل شد که آن را نظریه حوزه‌های معنایی^{۱۴} می‌خوانند.^{۱۵}

در این تحقیق، هدف از بررسی الفاظ و معانی آن‌ها تقرب به عالمی است که ساکنان ایران‌زمین در برهه یادشده در آن می‌زیسته‌اند. از این رو، معناشناسی نه هدف این تحقیق، بلکه از فنون آن است. همچنین باید توجه کرد که تاریخ مفهومی معماری معطوف به واژه‌ها و مفهوم آن‌هاست. بنابراین، اگرچه آثار معماری از منابع مهم معماری در هر پاره از زمان و مکان است و از آثار نیز می‌توان به مفاهیم معماری راه برد، مقصود از اصطلاح «مفهوم» در اینجا مفهومی است که واژه بر آن دلالت می‌کند. بنابراین، تاریخ مفهومی معماری، بنا بر تعریف، با منابع نوشتاری و با زبان سروکار دارد، نه با آثار معماری. آثار معماری در جایی وارد تاریخ مفهومی می‌شود که در منابع نوشتاری از آن‌ها سخن رفته باشد. از این گذشته، موضوع تاریخ مفهومی معماری در این مقاله، مفهوم خود «معماری» و مدل‌های آن است، نه مصداق‌های خرد معماری (بناها).

۲. حوزه معنایی و مقوله معنایی

آنچه واژه‌ها را برای ما معنادار می‌کند و به انسان امکان می‌دهد آن‌ها را برای بیان مقصود به کار ببرد یا با آن‌ها بیندیشد معنای سراسر است و قاموسی آن‌ها نیست، بلکه مجموعه، میدان یا حوزه‌ای است که هر واژه در آن حوزه بازی می‌کند. حوزه معنایی هر واژه میدان بازی آن واژه است (بدره‌ای ۱۳۴۶، ۶۵ و ۶۶). حوزه‌های معنایی واژه‌ها در هر زبان و فرهنگ با زبان و فرهنگ دیگر متفاوت است؛ یعنی حوزه معنایی امری فرهنگی است. سخن‌گویان هر زبان بر مبنای تجربیات و فرهنگشان از مجموعه باورهای قومی‌ای برخوردارند که مبتنی بر استدلال‌های منطقی نیست، بلکه مجموعه‌ای از نگرش‌های فرهنگی آن‌هاست. اعضای حوزه‌های معنایی نه براساس علم، بلکه برحسب باورهای قومی و فرهنگی معین می‌شود؛ و از همین رو، از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند.^{۱۶}

واحد‌های هم‌حوزه را می‌توان از دو دیدگاه در زمانی و هم‌زمانی مطالعه کرد. در مطالعه در زمانی، واحد‌های هم‌حوزه را در دو مقطع زمانی با هم مقایسه می‌کنیم و تغییرات آن حوزه را در طی زمان بررسی می‌کنیم. در مطالعه هم‌زمانی، رابطه میان واحد‌های یک حوزه معنایی را نسبت به هم یا نسبت به واحد‌های حوزه معنایی دیگر توصیف و تحلیل

می‌کنیم (صفوی ۱۳۸۳، ۴). واژه «معماری» در کاربرد امروزی‌اش در زبان فارسی، حوزه معنایی‌ای دارد که با حوزه معنایی همین واژه در سیصد سال پیش متفاوت است. مطالعه در زمانی این واژه در طی این سیصد سال به ما نشان خواهد داد که این واژه در طی این سه سده دچار چه تغییراتی شده است؛ اما نمی‌توان همین مطالعه را در خصوص معماری در آغاز ورود اسلام به ایران انجام داد؛ زیرا در آن هنگام واژه «معماری» وجود نداشته است. با این حال، می‌دانیم که مردم در آن روزگار به اعمالی می‌پرداخته‌اند که ما امروزه آن‌ها را معماری می‌شناسیم. چنین شناختی است که فهم معماری در آن روزگار را برای ما تا حدودی ممکن می‌کند. به عبارت دیگر، به‌رغم تفاوت واژه‌ها، امر اجمالی مشترکی بین ما و فارسی‌زبانان اعصار پیشین هست که بررسی تغییر و تحول آن را ممکن می‌کند. آن امر مشترک معنایی «حداقلی» در معماری است که «حداکثر» معانی ممکن را در بر بگیرد. تنها در این صورت است که می‌توان از خطر زمان‌پریشی بر کنار ماند و نیز مطمئن شد که چیزی از حوزه معنایی معماری در برهه مورد نظر نیست که پیشاپیش آن را از این حوزه بیرون گذاشته باشیم. آن معنای حداقلی عبارت است از «تصرف انسان در جهان به‌منظور ساختن مکانی برای زندگی انسان، که از طریق عاملان و وسایط و موادی تحقق می‌یابد». پیداست که چنین دایره‌ای کمابیش فراتر از معنای مصطلح امروزی معماری است؛ اما فارسی‌زبانان اذعان می‌کنند که اطلاق لفظ معماری به این دایره معنایی رواست. برای بررسی تاریخ مفهوم معماری، می‌توان این معنا را به دوره‌ای عرضه کرد و پرسید که اهل آن دوره از چنین حوزه معنایی‌ای با چه لفظی یاد می‌کرده‌اند. به عبارت دیگر، در هر پاره از زمان، کدام لفظ است که دایره دلالت آن با این معنا مطابقت بیشتری دارد. آنگاه بررسی کرد که کدام واژه‌ها با آن واژه در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرد. آن حوزه معنایی همان حوزه معنایی معماری در آن دوره است. از مقایسه حوزه‌های معنایی معماری در ادوار گوناگون، می‌توان به تغییر و تحول مفهوم معماری پی برد.

هر حوزه معنایی بر محور واژه‌ای است و بررسی حوزه‌های معنایی در چند زبان نه در تحقیق ساده معناساختی، بلکه در مطالعه قیاسی یا تطبیقی زبان‌ها ممکن است. چنین کاری از دایره تاریخ مفهومی بیرون است. از طرف دیگر، منابع این تحقیق منابع نوشتاری ایرانیان است. این منابع در برخی از دوره‌های تاریخ ایران به یک زبان نیست؛ مثلاً در سده‌های نخست اسلامی، سخن ایرانیان هم به زبان عربی است و هم فارسی. اگر روزگار سانسایان را هم به این دوره بیفزاییم، زبان پهلوی هم بدان افزوده می‌شود. به همین سبب، آنچه در اینجا مهم است نه خود واژه‌های دال بر مضامین معماری، بلکه مجموعه واژه‌ها یا خوشه‌های واژه‌های دال بر معماری است. با تکیه بر خوشه‌های واژه‌ها، که در اینجا آن‌ها را «مقوله» می‌نامیم، از صورت الفاظ، به هریک از سه زبان پهلوی و فارسی و عربی که باشند، فارغ می‌شویم و صورت واژه‌ها را پلی می‌سازیم برای پی بردن به دایره معنایی هر مقوله. به این ترتیب، حوزه معنایی معماری در این تحقیق ساخته از واژه‌ها نیست، بلکه ساخته از مقوله‌هایی است و هریک از مقوله‌ها خود دارای واژه‌هایی است که ممکن است به پهلوی (فارسی میانه)، فارسی (دری) یا عربی باشد.

۳. برهه گذار^{۱۷}

تاکنون در اینکه ورود اسلام به ایران مهم‌ترین رویداد در همه تاریخ ایران است تردیدی نکرده‌اند. اسلام در همه شئون حیات درونی و بیرونی ایرانیان اثر کرد؛ جهان‌نگری آنان را تغییر داد، زندگی فردی و اجتماعی‌شان، ساختار جامعه و قدرت را، و حتی ذوق آنان را دگرگون کرد (فرای ۱۳۸۸، ۷۰). از این رو، تقطیع اعتباری تاریخ دراز ایران زمین به دو پاره پیش از اسلام و پس از اسلام به‌ظاهر روا جلوه می‌کند. اما تقطیع‌ها در تاریخ، و تاریخ معماری تا جایی مقبول است که فایده آن‌ها بر ضررشان چیره باشد. هنگامی که تقطیعی کلیشه‌ای و قالبی شد، محققان رفته‌رفته از یاد می‌برند که این تقطیع فقط در دامنه‌ای معین وجاهت داشته است. قالبی شدن تقطیع موجب غلبه ضرر آن بر فایده‌اش می‌شود؛ موجب می‌شود که پاسخ پرسش‌ها از پیش معلوم باشد و بسیاری از پرسش‌ها پیشاپیش ناروا شمرده شود و زوایای تاریخ، و معماری از چشم‌ها پنهان بماند. تقطیع تاریخ معماری ایران به پیش از اسلام و پس از اسلام این توهم را ایجاد می‌کند که ورود اسلام به ایران دیواری عظیم در تاریخ ایران کشید؛ آن‌چنان که هیچ چیز دو سوی این دیوار به هم نمی‌ماند. گویی دو جهان بیگانه با هم در دو سوی این دیوار است: جهان ایران باستان و

جهان ایران دوران اسلامی. در چنین تقطیعی، پیوستگی‌های اجتماعی و حتی اعتقادی در دو سوی این مرز نادیده یا دست کم گرفته می‌شود.

پی بردن به گسستگی‌ها و پیوستگی‌های حقیقی در فرهنگ ایرانی در این سوی و آن سوی این مرز نیازمند تحقیق و تدقیق بیشتر است؛ تحقیقی که ناگزیر باید از مفروض نگرفتن وجود این مرز آغاز شود. برای آغاز چنین کاری در حوزه تاریخ معماری ایران، به جای مرزی قاطع و نازک بین ایران پیش از اسلام و پس از اسلام، به نوار یا برهه‌ای زمانی قائل شده‌ایم: «برهه گذار»ی که از تحولات دوره ساسانیان آغاز و به تحولات اواخر سده‌های نخست اسلامی ختم می‌شود.

۴. مقوله‌های معماری در برهه گذار

مردمان «برهه گذار» از معماری، یعنی از هر نوع دست بردن در زمین برای ایجاد مکان زندگی انسان سخن گفته‌اند. با گوش سپردن به سخنان ایشان، می‌توان به مفهوم معماری در نزد ایشان پی برد. وقتی که آنان درباره تصرف در زمین و ایجاد مکان زندگی سخن می‌گفتند، وقتی که از آماده کردن زمین برای زیستن گفت‌وگو می‌کردند، به چه چیزهایی، به چه مقوله‌هایی می‌پرداختند؟

در بیشتر متون این دوره، به آغازها و آغازگاه‌ها توجه کرده‌اند: نخستین انسان، نخستین جای مسکون زمین، نخستین گیاهان، نخستین رودها، نخستین کسی که درودگری یا بنایی کرد، نخستین خانه، ... در برخی از این متون، سخن از نخستین خانه، نخستین بنای ساخته انسان بر روی زمین رفته است:

و گویند که خدای، عزوجل، آدم را بفرمود که برو و به زمین مکه شو و آنجا برابر عرش خانه‌ای بنا کن از سنگ؛ و جبرئیل را بفرستاد تا با وی به مکه شد و او را بنای خانه پیامخت. و آدم حجرالاسود را با خویشتن ببرد و آن خانه را بنا کرد از سنگ کوه حرا [...]; و چون آدم آن خانه را سپری کرد، آن حجرالاسود را به یک رکن آن خانه اندر نهاد و همی تافت چون ماه (بلعمی ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۴).

برخی از نویسندگان این متون بین تاریخ اسطوره‌های ایران و تاریخ دینی مندرج در قرآن کریم یا تورات پیوند زده‌اند. گاهی گفته‌اند که کدام‌یک از پیامبران سامی مندرج در این دو کتاب مقدس، هم‌روزگار کدام‌یک از پادشاه-پیامبران کهن ایران بوده است و حتی از تعاملات ایشان سخن گفته‌اند.

گفتیم که تصرف در جهان به‌منظور ساختن مکان زندگی انسان عاملان و وسایط و موادی دارد. بناها و شهرها را کسانی پدید می‌آورند؛ از جامعه گرفته تا پیامبران و پادشاهان و امیران و مال‌داران و عالمان و عامه. اما ساختن بناها و شهرها عاملان مستقیمی هم دارد. در متون این برهه، به عاملان مستقیم معماری - منجم، مهندس، معمار، بنا، کاشیگر، سنگ‌تراش، درودگر، ... - کمتر توجه شده و بیشتر، از بانیان و حامیان معماری سخن رفته است؛ مثلاً گفته‌اند که «داراب به پارس بر تخت نشست و آن شهر را دارابکرد نام کرد. و آن شهر امروز آبادان است؛ و آن داراب کرد و بنای پارس هم وی بنا کرده است. پس دارا برفت و به زمین عراق و بابل شد و بنشست و مقام خویش آنجا ساخت» (همان، ۴۸۴). در این متون، هیچ بنای مهم یا شهری نیست که انسان‌های متعارف آن‌ها را بنیاد کرده باشند. از دیدگاه نویسندگان آن برهه، بناها و شهرها آنگاه مفید و ماندنی است که بزرگی - پیامبری یا پادشاهی مؤید به فرّه ایزدی - آن را پی افکنده باشد.

وقتی که انسان‌ها از معماری سخن می‌گویند، وجهی از سخن ایشان راجع به اعمال گوناگون معماری است. اینکه کدام کارها را در زمره کارهای مربوط به ساختن مکان می‌دانند، برای آن کارها چه فعل‌ها و واژه‌هایی به کار می‌برند و به چه پیوندی بین آن‌ها قائل‌اند، از مهم‌ترین مقوله‌های معماری است. اعمال معماری و فعل‌های زبانی مربوط به آن‌ها در متون این دوره این‌هاست: «کندن» استودان (جاماسب جی دستور ۱۳۹۱، ۱۱۷)؛ «کردن» مناره (بیهقی ۱۳۸۱، ۶۳۹)؛ «ساختن» کده برای نگهداری پیکر مردگان (اوستا ۱۳۷۷، ج ۲: ۷۰۵)؛ «آنداختن» طرح ایوان مدائن (فردوسی، منقول در بلوری ۱۳۹۰، ۵۶)؛ «نقش کردن» بر کاغذ (بلعمی ۱۳۷۴، ۶۸۶)؛ «آبادان کردن» مشهد علی بن موسی الرضا(ع) (بیهقی ۱۳۸۱، ۶۳۳۹)؛ «آبادان داشتن» کعبه به دست شیث (بلعمی ۱۳۷۴، ۷۱)؛ «عمارت

کردن» مدرسه طغرل بیک سلجوقی (ناصر خسرو ۱۳۷۵، ۳)؛ «بنا آو کندن» و «پرداختن» کلیسا (طبری ۱۳۳۹، ج ۷: ۲۰۵۴)؛ «برآوردن» بناهای رفیع (نظام الملک طوسی ۱۳۸۴، ۶)؛ «برکشیدن» درگاه ارزن به طاق سنگین (ناصر خسرو ۱۳۷۵، ۱۱)؛ «آراستن» قبه به قنديل (همان، ۴۰)؛ «اندودن» بام (همان، ۴۵)؛ «سپید کردن» خانه امیر مسعود (بیهقی ۱۳۸۲، ۱۷۵)؛ «تازه کردن» عمارت‌های جنب رود نیل (ناصر خسرو ۱۳۷۵، ۷۰). نیز اعمال مربوط به ساخت شهر: «بن افگندن» شهرستان سمرقند (جاماسب جی دستور ۱۳۹۱، ۴۹)؛ «خط بر زدن» زمین بلخ (بلعمی ۱۳۷۴، ج ۱: ۸)؛ «برپا کردن» و رجم کرد (اوستا ۱۳۷۷، ج ۳: ۶۷۰)؛ «بنا کردن» سیستان (تاریخ سیستان ۱۳۸۹، ۳)؛ «پیمودن» زمین به رسن (بلعمی ۱۳۷۴، ۷۱۹)؛ «تقدیر» بغداد (طبری ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۱۳۲)؛ «اختطاط» مدینه ابی جعفر (یعقوبی ۱۴۲۲، ۱۷)؛ «آبادان کردن» شهرهای ویران (بلعمی ۱۳۷۴، ۳۸۱)؛ «به فرجام رساندن» شهرستان زرنگ (جاماسب جی دستور ۱۳۹۱، ۵۱).

این واژه‌ها یا بر مراحل گوناگون برپایی بنا و شهر دلالت می‌کند، مثل مرحله بنیاد افکندن و مرحله برآوردن و مرحله آراستن؛ یا تعابیر مترادف برای بیان یک مقصود است، مانند تازه کردن و تعمیر کردن؛ یا بین آن‌ها نسبت اصل و فرع برقرار است، مانند عمارت کردن که شامل تقدیر و بنیاد افکندن و برآوردن خانه است، یا آبادان کردن که شامل عمارت کردن و تعمیر کردن است. از بررسی نسبت این تعابیر با هم معلوم می‌شود که «آبادان کردن» با آن‌ها در یک تراز نیست، بلکه گویی شامل همه آن‌هاست؛ مثلاً می‌توان گفت هم کسی که استودان می‌کند و مناره می‌کند و کده می‌سازد و طرح کاخ می‌اندازد و هم کسی که مدرسه‌ای تعمیر می‌کند و بنایی می‌اوکند و می‌پردازد و خط شهری بر زمین می‌زند و آن را «اختطاط» می‌کند و وری برپا می‌کند زمین را «آبادان می‌کند». گویی مقوله اصلی در بین همه مقوله‌های مربوط به معماری در این متون «آبادانی» و «آبادان کردن» و «آبادان داشتن» است.

۵. آبادان و آبادانی: تأملی در لفظ

برای تقرب به مفهوم مقوله «آبادانی» در برهه گذار، از تأمل لفظی آغاز می‌کنیم. نخست به ریشه و تبار واژه می‌پردازیم، آنگاه به نقش دستوری آن، و سپس به مشتقات و ترکیبات آن. آنگاه، به واژه متقابل آبادانی، یعنی ویرانی می‌پردازیم؛ و سپس به دلالت‌های آبادانی از خلال جمله‌ها و عبارتها. دلالت‌های گوناگون آبادانی جوهره‌ای مشترک دارند. بحث از این جوهره مشترک موضوع باب بعدی است. چپستی متعلق آبادانی و نیز مقدمه آبادانی در دو باب دیگر مطرح شده است. این مبحث با سخنی در نسبت مفهوم آبادانی و معماری در برهه گذار به انجام می‌رسد.

۱.۵. ریشه و تبار

«آبادان» مشتق از واژه «آباد» است. «آباد» در فارسی میانه به شکل *ābād* و در فارسی باستان *pātā* - *ā* وجود دارد. جزء اول این واژه، *a-*، پیشوند و جزء دوم، *pātā*، صفت مفعولی از ریشه *(pay)*^{۱۸} به معنای پاییدن (مراقبت کردن) است. پس معنای *āpātā* محافظت‌شده و پاییده است که با منظومه‌ای از واژه‌های نگهبانی‌شده، مراقبت‌شده هم‌نشینی دارد و متضاد آن *apāt an* - به معنای ویران است (حسن دوست ۱۳۸۱، ذیل «آباد»). *(pay)* در زبان سنسکریت به معنی محافظت کردن و در زبان سغدی در معنای پاییدن، توجه کردن و درک کردن به کار رفته است. «آباد» و «آبادان» در فارسی میانه (پهلوی) به معنای کشته و مزروع (فره‌وشی ۱۳۹۱، ذیل «*apat. apatan*») و در فارسی جدید (دری) به معنای مزروع و مسکون است؛ یعنی جایی که آب و گیاه و بنا باشد و مردم در آن سکونت کنند (حسن دوست ۱۳۸۱، ذیل «آباد»). پس زمین مزروع و مسکون روشن‌ترین مصداق جای آبادان (مکان پاییده و مراقبت‌شده) در اندیشه مردم برهه گذار است.^{۱۹}

۲.۵. نقش دستوری

چنان‌که از معانی آباد و آبادان پیداست، این دو صفت‌اند؛ یکی صفت ساده و دیگری مرکب. به این صورت که «آبادان» از ترکیب «آباد» با پسوند «ان» ساخته شده است (*abad+an*)؛ اما این پسوند معنا و هویت دستوری کلمه را تغییری نداده است و این دو واژه همگون‌اند (معین، ذیل «آن»؛ نجفی ۱۳۸۹، ذیل «آباد/آبادان»). باوجوداین، بنا بر دلالت‌های این دو واژه در جملات، گویی «آباد» مفهومی ذهنی‌تر و عام‌تر و «آبادان» عینی‌تر و خاص‌تر است.

شاید از همین رو باشد که در شاهنامه فردوسی، واژه «آباد» بارها به کار رفته، اما «آبادان» به کار نرفته و به جای آن از واژه «آبادجای» استفاده شده است.^{۲۰}

نقش واژه آبادان وصف اسم یا گروه اسمی است. موصوفه‌هایی که در متون این برهه به صفت آبادان متصف شده از این قرار است: زمین، جهان، گیتی، دریا، بر و بوم، جای، مسجد، کنیسه، بتخانه، ایوان، کاخ، خانومان، پادشاه، لشکر، شکارگاه، خزانه، گنج، باغ، راه، شهر، ولایت، دیه، مرد، تن، دل، هوش، ظاهر، باطن، شریعت، مجلس، زمانه. در این طیف، هم چیزهای عینی و ظاهری (زمین و دشت و مسجد) و هم چیزهای اعتباری و باطنی (زمانه و شریعت و جان) وجود دارد و در هر کدام، معنا و مایه آبادانی متفاوت است. در این دایره موصوفه‌ها، صفت آبادان گاهی در معنای حقیقی و گاهی مجازی به کار رفته است؛ مثلاً آبادان در ترکیب وصفی «زمین آبادان» در معنای حقیقی آن است و در ترکیب «خزانه آبادان» مجازاً در معنای خزانه پروتو به کار رفته است.

منظور از زمین (ارض) آبادان، زمین مزروع است که آبش پیدا است.^{۲۱} زمین ناکشته‌ای که معطل و بی‌کار مانده نآبادان و ویران است و بیش از هر چیز در انتظار آبادان شدن: «زمینی که دیرزمانی کشت نشده بماند و بذری بر آن نیفشانند، ناشادکام است و برزیگری را آرزو کند؛ همچون دوشیزه‌ای خوش اندام که دیرزمانی بی‌فرزند مانده باشد و شوهری خوب را آرزو کند» (اوستا ۱۳۷۷، ۶۸۱). و این کشت و آبادانی زمین را شاد می‌کند:

پرسید دانا از مینوی خرد که کدام زمین شادتر است؟ مینوی خرد پاسخ داد که آن زمین شادتر است که مرد پارسای راست‌گفتار در آن اقامت کند. دوم {زمینی} که خانه آتش‌ها {آتشکده‌ها} را در آن سازند. و سوم آنجا که گاوان و گوسفندان در آن خوابند. چهارم زمین کشت‌نشده و نآبادان هنگامی که باز به کشت و آبادانی آورند. [....] هفتم وقتی {زمین} ویرانی را آبادان کنند (مینوی خرد، ۱۹).

در مرتبه‌ای دیگر، منظور از زمین آبادان جهان است؛ جهانی که با دادگری پادشاهان از ناپاکان و مفسدان پاک شده؛ در آن، هر کس در جایگاه حقیقی خود قرار گرفته و ظرفیت‌های زمین، همچون استعداد‌های انسان، آشکار گشته و به فعلیت رسیده است. در نتیجه این دادگری‌ها، راحت و آسایش نصیب انسان‌ها و برکت و آبادانی بهره زمین شده است.^{۲۲} گویی در این زمین آبادان، هر دو دست بدی را بسته‌اند و در عوض بند از همه سودمندی‌ها گشاده و آن‌ها را آشکار کرده‌اند.

جهان از بدی‌ها بشویم به رای پس آنگه کنم در کیی گرد پای
ز هر جای کوته کنم دست دیو که من بود خوامم جهان را خدیو
هر آن چیز کاندرد جهان سودمند کنم آشکارا گشایم ز بند

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۵)

نمونه آشکار زمین آبادان شهری است که آب‌های روان و خواسته بسیار و نعمت و افزونی کشت و ورز دارد. شهرهای آبادان این برهه هر کدام به ثمره‌ای مادی و معنوی ممتاز شده‌اند؛ مثلاً کاغذکی که از سمرقند برمی‌خیزد و آن را به همه جهان برند (حدود العالم ۱۳۴۰، ۱۰۷-۱۰۸) یا بساط و فرش و مصلاهی نیکو و پشمین بخارایی (همان، ۱۰۶) یا تربت علما و بزرگانی که در زمین آن شهر خفته‌اند. مثلاً صاحب حدود العالم درباره ری سده چهارم چنین گفته است:

ری شهری است عظیم و آبادان و با خواسته و مردم و بازرگانان بسیار و مستقر پادشاه جبال. [....] آب‌های ایشان از کاریز است و از وی کرباس و بَرَد و پنبه و غَضاره و روغن و نبید خیزد و از نواحی {وی} طبلسان‌های پشمین نیکو خیزد و محمد زکریای بچشک از آنجا بود و تربت محمد بن الحسن الفقیه و کسایب مفری و فراخری منجم از آنجاست (۱۴۲).

در سطحی خردتر از زمین و شهر، بناها را نیز به آبادان و ویران متصف کرده‌اند. مسجد و کنیسه و بتخانه آنگاه آبادان است که مردم در آنجا باشند و کاری را که شایسته آنجاست بکنند؛ یعنی عبادت. مثلاً مسجد آبادان هرات مسجدی بود که نمازگزاران بسیار داشت.^{۲۳} بنای معبد را باید نیکو ساخت و تعمیر کرد و نیکو داشت و رُفت و پاکیزه داشت تا مردم بدان‌جا روند و در آنجا عبادت کنند و آنجا را رونق ببخشند. در این صورت، آن معبد آبادان است.^{۲۴}

خانه آنگاه آبادان است که زندگی خانواده در آن براه و برقرار و نیکو باشد. از این رو، زن نیک را مایه آبادانی خانه شمرده‌اند (محمدی ملایری ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۶۱).

علاوه بر ساخته‌های دست و ذهن انسان بر زمین، مانند شهر و مسجد و خانه، ظاهر و باطن انسان و احوال او هم آبادان و ویران دارد. روان و تن انسان با دانش آبادان می‌شود و مایه آبادانی دل او یاد خداست. آبادانی تن انسان دیدنی است؛ اما آبادانی جان او دیدنی نیست. مجلس‌های دانشمندان با اولیای خدا آبادان می‌شود و شریعت با شکرگزاری و زمانه (تاریخ) با نام و یاد بزرگان.

ولیکن نام آن مرد که می‌بری، او جوانی نیکوروی بود و آبادان و تر و تازه و ملبس (نظام‌الملک طوسی ۱۳۸۴، ۹۱).

و ظاهر خلق عنوان باطن است. روا باشد که ظاهری باشد آبادان و باطن بیران چون حال منافقان؛ فاماً هرگز روا نباشد ظاهر بیران و باطن آبادان (مستملی بخاری ۱۳۶۳-۱۳۶۵، ج ۱: ۱۰۰).

[در تفسیر سوره تین:] و باز حسین را به زیتون مانده کرد؛ زیرا که زیتون خود به تن خود با منفعت باشد، پس از آن روغن کنند که اندر جهان به هر جای ببرند و به داروها به کار بندند و اندر چراغ‌ها کنند و مزگت‌ها را روشن دارند، و حسین بن علی همچنین بود، به گاه خویش، خود عالم و زاهد بود و از او آموختند که دل‌های بیماران را بدان دارو کنند و مجلس‌های دانشمندان را بدان روشن و آبادان دارند تا روز قیامت (تفسیر قرآن مجید ۱۳۵۲، ۶۰۴).

هر که را بینی به شریعت آبادان، بدان که شاکر است و شاکر مستوجب مزید است. و هر که را بینی به شریعت بیران، بدان که آنجا کفران نعمت است (مستملی بخاری ۱۳۶۳-۱۳۶۵، ج ۱: ۱۷۷).

زمانه به نام وی آباد باد/ سپهر از سر و تاج او شاد باد/ جهان بستند از بت‌پرستان هند/ به تیغی که دارد به وشی پرند (فردوسی ۱۳۸۶، ۴۰۴/۷)

بنابراین، صفت آبادان از زمین آغازیده و به شهر و خانه و مسجد و سپس به دل و جان انسان رسیده است. گویی هر چیز که محافظت و مراقبت و پاییدن انسان را بخواهد و در آن پرورش و بالندگی و بسامانی معنادار باشد، می‌تواند متصف به آبادان و ویران شود؛ چنان‌که چیزهایی نظیر سنگ و کوه و آسمان و هر چیز تغییرنکردنی از دایره این موصوفات بیرون است.^{۲۵} همچنین چیزی آبادان کردنی است که انسان بتواند در آن دست ببرد و تصرف کند؛ چنان‌که خاک و دل و خانه و شهر.

۳.۵. مشتقات و ترکیبات

چنان‌که گذشت، «آبادان» مشتق از «آباد» است؛ با این حال، در متون فارسی برهه گذار - به جز شاهنامه - «آباد» اندک به کار رفته، و در عوض، «آبادانی» و مشتقات و ترکیبات آن پربسامد است. در متون نثر فارسی، فقط در کتاب تاریخ سیستان واژه آباد، دقیقاً در معنای آبادان، به کار رفته است. در مقابل، در شاهنامه واژه آبادان وجود ندارد و «آباد» و مشتقات آن، به همان معنای آبادانی و مشتقاتش، به کار رفته است. تنها ترکیبی که خاص «آباد» است و «آبادان» در آن نظیری ندارد، نام آبادی‌ها و محله‌هاست: روستای تگیناباد، باغ محمدآباد، صحرای علیاباد، روستای سعدآباد و... از این رو، تکیه لغوی ما در اینجا بر لفظ آبادان است و از بررسی مستقل «آباد» صرف‌نظر می‌کنیم.

الف. اسم: آبادانی

صفت «آبادان» در ترکیب با «ی» اسم یا اسم مصدر می‌سازد؛ در حالت اسم، آبادانی به معنای جای آبادان شده یا جای آباد است؛ و در حالت اسم مصدر، آبادانی به معنای آبادان شدن یا آبادان کردن است. مراد از مکان آباد قسمت‌های مسکون کره زمین یا دیه و قریه و شهر است؛ مثلاً:

و آبادانی زمین آن کسان که بدانستند به اشتیاق نفس، چنان یافتند که از یکی ربع از دو ربع شمالی نفزود؛ پس او را ربع معمور و ربع مسکون نام کردند [...] و اندرین ربع آنچه مردمان بدو همی‌رسند و آن را همی بسپرنند، از دریای‌ها و جزیرها و کوه‌ها و جوی‌ها و بیابان‌های معروف آنگه شهرها و دیه‌هاست، با آنکه از وی سوی قطب شمال پاره‌ای ماند خراب از افراط سرما و برف‌ها یک بر دیگر نشسته (ابوریحان بیرونی ۱۳۶۲، ۱۶۶).

«آبادانی» در این معنا معمولاً در مقابل واژه «بیابان» قرار دارد و مایه نآبادانی و خرابی بی‌آبی است؛ مثلاً حضرت آدم «وقت حجّ به مکه آمدی و حجّ بکردی و بازگشتی. و هر کجا آدم پای نهاده است، امروز آنجا شهر است و آبادانی‌ها؛ و هر کجا میان دو پایش بود، امروز همه بیابان است؛ و میان پای وی سه روزه راه بودی» (بلعمی ۱۳۷۴، ۵۳) و یاسر بن عمرو «همه ملک یمن بگرفت و از یمن به حد مغرب همی شد تا از آبادانی بگسست و به بیابان آمد» (بلعمی ۱۳۷۴، ۴۸۰). ۲۶. معادل اسم «آبادانی» در زبان عربی «عمارة» است. این واژه به فارسی وارد شده و با املائی عمارة/ عمارت در معنای بنا و هر جای نوساخته به کار رفته است؛ مثلاً در سیاست‌نامه: «چون یک سال بگذشت نگاه کردند، این عمل از دست آن مسلمان نیکوتر آمد که از دست آن جهود و هم عمارت زیادت شد»^{۲۷} (نظام‌الملک طوسی ۱۳۸۴، ۲۰۹).

آبادانی (آبادان + یای اسم مصدر) حاصل مصدر یا اسم مصدری است که بر مصدرهای لازم «آبادان بودن» و «آبادان شدن» و «آبادان ماندن» (زمین و شهر و جهان) و مصدرهای متعدی «آبادان کردن» و «آبادان داشتن» و «آبادان ساختن» دلالت می‌کند. واژه متضاد آن «ویرانی» است («ویران» + «ی» اسم مصدر)؛ مثلاً در این نمونه، منظور «آبادان بودن» است: «و پیدا کردیم همه شهرهای جهان که خبر او بیافتیم اندر کتاب‌های پیشینگان {و یا} دکرد حکیمان، با حال آن شهر به بزرگی و خردی و اندکی و بسیاری نعمت و خواسته و مردم و آبادانی و ویرانی وی» (حدود العالم ۱۳۴۰، ۸)؛ و در اینجا منظور «آبادان شدن» و «آبادان ماندن» است: «شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده آمد: بستن بند آب و بستن بند ریگ و بستن بند مفسدان. هرگاه که این سه بند اندر سیستان بسته باشد، اندر همه عالم هیچ شهر به نعمت و خوشی سیستان نباشد و تا همی بستند چنین بود و چون ببندند چنین باشد و روزگار آن را قوام باشد» (تاریخ سیستان ۱۳۸۹، ۲۱) و «رود بر دو ضرب است: یکی طبیعی است و دیگر صناعی. اما رود صناعی آن است که رودکده‌های او بکنده‌اند و آب بیاورده‌اند از بهر آبادانی شهری را یا کشت و برز ناحیتی راه، و بیشترین رود صناعی خرد بود و اندرو کشتی نتواند گذشتن» (حدود العالم ۱۳۴۰، ۳۸).^{۲۸} نمونه دلالت آبادانی بر مصدر متعدی «آبادان کردن» نیز چنین است: «و نوشروان از ترکستان و ماوراءالنهر و حد مشرق تا زمین خراسان و پارس و کرمان و اصفهان و قهستان تا عراق و جزیره و شام و عمان و هند و بادیه و بحرین و تهمامه و مکه و یمن تا حد مغرب بر نوشروان راست بیستاد، و به آبادانی جهان مشغول شد و به داد کردن» (بلعمی ۱۳۷۴، ۷۳۷). برابر آبادانی در نقش اسم مصدر در زبان عربی «عمارة»/ «عمارت» است که در معنای «ساختن» و «برآوردن» و «تعمیر کردن» به کار رفته است؛ مثلاً در اینجا منظور «برآوردن» و «ساختن» است: «عمارت سردابه به تعجیل بکرد، و در مدت یک ماه زیرزمین پیرداخت سخت محکم و نیک؛ و برخاست و به سرای عَضُد شد نماز خفتن» (نظام‌الملک طوسی ۱۳۸۴، ۹۵)؛ اما در اینجا «تعمیر» و «مرمت»؛ «این حوض‌ها که در جامع است هرگز محتاج عمارت نباشد که سنگ خاره است» (ناصر خسرو ۱۳۷۵، ۴۶).^{۲۹} «تعمیر» نیز از معادل‌های آبادانی است که هم در معنای ساختن و عمارت کردن به کار رفته است و هم در معنای اصلاح و بهبود بخشیدن و و مرمت کردن چیزی که بدان ویرانی یا خللی راه یافته است (دهخدا، ذیل «تعمیر»).

ب. اسم فاعل: آبادانی‌کن، آبادانی‌کننده

از دیگر مشتقات آبادانی صورت فاعلی آن به دو شکل «آبادانی‌کن» و «آبادانی‌کننده» است. این واژه‌ها فقط در یکی از متون فارسی منبع ما به کار رفته و معنای آن ساکنان سرزمینی است: «گوید که چون از این جا روی سوی مشرق نهی، نخست اقلیمی پدید آید که اندرو آبادانی‌کن نیست، نه از مردم و نه از درخت و نه از سنگ، بلکه صحرايي است فراخ و دریایی پرآب و بادهایی ایستاده و آتش پراکنده» (ابن سینا ۱۳۶۶، ۵۵).^{۳۰} معادل آبادانی‌کننده در زبان عربی «عامر»- اسم فاعل از ماده «عمر»- است، که در فارسی به معنای آبادکننده، ساکن خانه یا بسیار عمرکننده وارد شده است (دهخدا، ذیل «عامر»). این اصطلاح در خصوص اهل خراج و طبقه دهقانان که در مقابل طبقه سپاهیان (المقاتله) قرار داشتند، هم به کار رفته است.^{۳۱} واژه «معمار»- صفت مبالغه در معنای بسیار عمارت‌کننده- در متون نثر فارسی سده‌های نخست فقط یک مرتبه و در ترکیب «معمار دین» به کار رفته است: «چون ابراهیم، علیه‌السلام، بیامد، خلق معمار دین گشته بودند و او سخت بارفق بود؛ سنت‌ها را به تلافیف

به ایشان بربست و نتوانست وصی بر پای کردن؛ نپذیرفتند و برفت» (محمد بن سرخ نیشابوری ۱۳۳۴، ۱۰۵-۱۰۶). در یکی از تفسیرهای فارسی قرآن کریم (بخشی از تفسیری کهن به پارسى ۱۳۷۵، ۵۰-۵۱)، «عَمَّار» جمع مکسر «عامر»، به کار رفته است؛ به این نحو که آیه «يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ» به «عَمَّار و ساکن‌بند مسجدهای خدای» برگردانده شده که شاید منظور از آن ساکنان و اهالی مساجد باشد (دهخدا، ذیل «عَمَّار»).

ج. مصدر فعل: آبادانیدن، آبادان کردن، آبادان داشتن، آبادانی کردن

در فارسی میانه (پهلوی)، از واژه «آبادان» مصدر «آبادانیدن» (*apatanenitan*) (فره‌وشی ۱۳۹۱، ذیل «آباد کردن») ساخته شده است. این واژه در فارسی جدید (دری) در معنای «ستودن» و «مدح کردن» و نیز «آباد کردن» وارد شده است (دهخدا، ذیل «آبادانیدن»); اما امروزه متداول نیست. در عوض، مصدرهای مرکب بسیاری از واژه «آبادان» ساخته شده و باقی مانده که بر دو دسته است: مصادر گذار (متعدی) مانند «آبادان کردن»، «آبادان داشتن»، «آبادانی کردن»؛ و مصادر ناگذار (لازم) مانند: «آبادان شدن»، «آبادان گشتن»، «آبادان بودن» و «آبادان ماندن» و... از متداول‌ترین این افعال در منابع ما «آبادان کردن» است که طیفی از معانی راه از تعمیر و مرمت تا ارتقا و باروری «زمین» و «جهان»، دربرمی‌گیرد. آبادان کردن از عهده بزرگانی چون پادشاهان دارای فره ایزدی برمی‌آید؛ مثلاً: «پس چون بهمن داریوش را مُلک داد و داد کرد و آبادانی کرد، بهمن را خوش آمد؛ گفت: این دین‌داران را نیک باید داشتن و مُلک را همه به خداوندان علم و دین و ادب باید دادن، که ایشان داد و آبادانی کنند» (بلعمی ۱۳۷۴، ۴۷۲).^{۳۳}

از حیث معنا، تفاوتی ظریف بین «آبادان کردن» و «آبادانی کردن» هست؛ مثلاً اگر بگوییم «داریوش آبادان کرد» جمله ناقص است و خواننده توقع دارد آن را کامل کنیم و از ما خواهد پرسید: «چه را آبادان کرد؟»؛ اما اگر بگوییم «داریوش آبادانی کرد»، جمله کامل است؛ چون از این جمله درمی‌یابیم که منظور از آن، پرداختن به آبادانی زمین است. گاهی همراه با «آبادانی کردن» قید «در زمین» یا «در جهان» به کار می‌رود؛^{۳۳} اما اگر این قیده‌ها هم نباشد، باز در «آبادانی کردن»، زمین و جهان نهفته است. به عبارت دیگر، در متون برهه گذار، آبادان کردن همواره همراه با مفعول است، مفعولی چون خانه، سرای، شهر، ویرانی، زمین، جهان؛ اما برای آبادانی کردن، مفعولی ذکر نمی‌شود و مفعول آن مقدر و نهفته است. این مفعول نهفته زمین و جهان است.

مصدر «آبادان داشتن» در مورد زمین و جهان و مسجد، و حتی خزانه پادشاهی و مجلس دانشمندان، به کار رفته است. در خصوص بناها، منظور از آن بیش از هر چیز، نگهداری و محافظت است؛ مثلاً:

اگر کسی از ما سرایِ سخت بزرگ بکند و بسیار که‌تران را اندرو جای سازد، اگر خردمندی اندر آن سرای شود و بعضی از آن ویران شده باشد و اهل آن سرای ویران‌شده به ضرورت اوفتاده باشند، حکم کند بر آنکه مر خداوندان آن سرای را ممکن نیست که مر جملگی این سرای را آبادان دارد و گوید که اگر این بنا از این خردتر بودی، مر آن را آبادان داشتن این آسان‌تر بودی» (ناصر خسرو ۱۳۹۱، ۳۴۳-۳۴۴).^{۳۴}

در اینجا، مصادر لازم «آبادان شدن» و «آبادان گشتن» و «آبادان ماندن» در مورد زمین و جهان و شهر و خانه به کار رفته است؛ مثلاً: «خواجه وصیت‌ها نبشت و خراج کهن بر پای داشت. کل ولایت آبادان شد» (قصه حمزه ۱۳۴۷، ۳۰) و «و در حکایت [داوود طایی] چنین آورده‌اند که در یک خانه می‌بودی تا آنکه که آن خانه ویران گشتی؛ آنکه با خانه دگر آمدی، تا آنکه که در آن سرای یک خانه آبادان ماند» (مستملی بخاری ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۰۵).^{۳۵}

«عمارت کردن» مترادف مصدر آبادان کردن است، در دو معنای «برآوردن/ ساختن» و «تعمیر کردن». مثلاً در این نمونه، منظور معنای اول است: «بنای مدرسه‌ای فرموده بود [طغرل‌بیک سلجوقی] به نزدیک بازار سراجان، و آن را عمارت می‌کردند» (ناصر خسرو ۱۳۷۵، ۳) و در این نمونه، منظور معنای دوم: «عامل شهر حمص به عمر بن عبدالعزیز نبشت که دیوار شارستان حمص ویران شده است، آن را عمارتی می‌باید کرد. چه فرماید؟» (نظام‌الملک طوسی ۱۳۸۴، ۲۹۱). همچنین در ترجمه‌های کهن قرآن کریم، مشتقات ماده «عمر»^{۳۶} را به ترکیبات آبادانی برگردانده‌اند: «يَعْمُرُ» را به «آبادان کند» (رجایی بی‌تا، ۸۹-۸۸)، «عَمَّرُوا» را به «آبادان کردند» (ترجمه قرآن موزه پارس ۲۵۳۵، ۱۴۱؛ تفسیر قرآن مجید ۱۳۵۲، ۴۶۲)، «العِمَارَةُ» را به «آبادان داشتن» (گزاره‌ای از بخشی از قرآن

کریم (۲۵۳۵، ۲۳۰) یا «آبادان کردن» (رجایی بی‌تا، ۸۹؛ *لسان‌التنزیل* ۲۵۳۵، ۷۲)، و «الاستعمار» را به «آبادان کردن خواستن» و نیز جمله «استعمرکم فیها» را به «شما را آبادان‌کنندگان وی [زمین] گردانید» (*لسان‌التنزیل* ۲۵۳۵، ۱۶۱).

۶. مقابل آبادانی

برای فهم هر مفهوم، می‌توان از مفهوم مقابل آن پرسید تا دامنه آن مفهوم از غیرش مشخص و ممتاز شود. ویرانی یعنی نبود آبادانی؛ و ویران مترادف ناآبادان است. در متون این برهه، از ویران و ویرانی و تقابل آن با آبادانی سخن گفته‌اند و با تأمل در آن‌ها، می‌توان معنای آبادانی را بهتر دریافت.

صفت «ویران» دو دسته معنا دارد: یک دسته غیرمسکون، بایر، لم‌یزرع، یعنی آنچه هنوز آبادان نشده است؛ دسته دیگر، نادرست، ناسالم، آسیب‌دیده (دهخدا، ذیل «ویران»)، یعنی آنچه پس از آبادان شدن، خراب شده است. از مصادیق دسته اول زمین معطل، شهر ساخته‌نشده و آب بی‌آبادی است. همچنین زمین نامسکون، یعنی جایی که انسان در آن حضور ندارد، از مصادیق متداول ویرانی است. در کتب جغرافیایی، که در آن‌ها حدود عالم و جای سکونت انسان بر زمین را شرح می‌دادند، ویرانی را بیشتر در همین معنا به کار برده‌اند.^{۳۷} جایگاه و مسکن دیوان را نیز نشان ویرانی و بیابان می‌دانستند.^{۳۸} به سخن دیگر، سکونت انسان در جایی نشانه آبادانی آنجاست و سکونت دیوان نشانه ویرانی آنجا. همچنین دیوان فقط آنگاه آبادانی‌کننده زمین‌اند که در خدمت انسان کامل باشند؛ مانند دیوان تحت فرمان سلیمان نبی(ع) و جمشید (قیومی ۱۳۹۱، ۲۷). از مصادیق ویرانی در معنای آسیب‌دیده، خانه یا شهری است که آن را فرو گذاشته و رها کرده باشند.

مصدر ویران کردن و حاصل مصدر ویرانی بر اعمالی چون از بین بردن ظواهر آبادانی، مانند سوزاندن درخت و فروریختن خانه و نابود کردن شهر، می‌شود؛ اما ویرانی مختص ظاهر زمین و کالبد بناها نیست؛ چنان‌که در تفسیر آیه ۱۸ سوره توبه گفته‌اند: «ویران کردن مسجد نه آن بود که مسجد فرود آری؛ اما از جماعت و نماز خالی ماند، ویرانی مسجد آمد؛ چنان‌که خداوند، تعالی، گفت: انما یعمر مساجد الله من آمن بالله» (تفسیر قرآن پاک ۱۳۸۳، ۳۹، ۷۲) پس هنگامی که بنایی آراسته نیز معطل بماند و زندگی درون آن جریان نداشته باشد و کاربری آن محقق نشده باشد، ویران است. گویی که ویرانی و آبادانی در یک مرتبه به کالبد و ظاهر و در مرتبه‌ای بالاتر به جان و باطن بناها برمی‌گردد؛ جانی که از جریان زندگی جاری در بنا و حضور ساکنانش گرفته است. از این رو، می‌توان بناهای باشکوه و فاخری را تصور کرد که آبادان می‌نمایند، حتی انسان‌ها نیز در آن‌ها رفت‌وآمد می‌کنند، اما در باطن ویران است؛ زیرا جان اهالی و ساکنان آن بناها آبادان نیست.

۷. دلالت‌های آبادانی

واژه آبادان / آبادانی واژه‌ای چندوجهی است و موصوفات گوناگون و ترکیبات بسیاری دارد. پس از تأمل لفظی در وجوه گوناگون این واژه و روشن کردن نسبت آن‌ها با هم، به کاربرد این واژه در جمله‌ها و عبارات می‌پردازیم، تا چستی مفهوم آبادانی آنچنان‌که در ذهنیت ایرانیان برهه گذار وجود داشت روشن شود. از آنجا که عمل آبادانی تنها یک اقدام نیست و مجموعه اقداماتی است که طی آن کیفیتی به زمین و شهر و خانه داده می‌شود، باید دید از چه اعمالی به آبادانی تعبیر می‌کردند. مجموعه این اعمال کدام است؟ وجه اشتراک آن‌ها چیست؟ آیا این اعمال تقدم و تأخر رتبی یا زمانی دارند؟

کشاورزی از دلالت‌های مفهوم آبادانی در برهه گذار است و منظور از آن اقدامات گوناگون زراعت و احیای زمین‌های بایر (موات) و باغبانی است. در این معنا، آبادان یعنی زمین مزروع و ناآبادان و ویران یعنی زمین کشت‌نشده و موات که معطل و بی‌کار مانده است؛ مثلاً در آنچه در متون برهه گذار درباره انوشیروان نقل شده، نمونه‌های آبادان کردن و آبادانی در این معنا بسیار است:

[انوشیروان] مر کشتاورزان را بفرمود تا هیچ زمین بی‌کار نماند و هر که تخم نداشت از خاصه خود فراداد و

هر کجا زمین ویران بود فرمود تا آبادان کردند و هر زنی شوی که نداشت و او را به شوی حاجت بود به شوهر دادندش (بلعمی ۱۳۷۴، ۶۸۵).

زمینی که او را خداوند نیست/ بمرود و ورا خویش و پیوند نیست/ نباید که آن بوم ویران بود/ که در سایه شاه ایران بود/ که بدخواه بر گنج ننگ آورد/ که چونین بهانه به چنگ آورد/ ز گنج آنچ باید مدارید باز/ که کرده‌ست یزدان مرا بی‌نیاز (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۷: ۹۹-۹۸)

اعمالن آبادانی، پس از پیامبران و پادشاهان، کشاورزان بودند و غایت همه اعمال آنان آبادان کردن و آبادان داشتن زمین بود: «پرسید دانا از مینوی خرد که وظیفه هر یک از (طبقات) روحانیان و نظامیان و دهقانان چیست؟ [...] وظیفه کشاورزان کشاورزی و آبادانی کردن و تا حد امکان جهان را راحتی بخشیدن و آبادان داشتن است» (مینوی خرد ۱۳۵۴، ۴۸). و چون کشاورزی از اسباب تحقق باروری زمین است، «آبادانی عالم به کشاورزی اندر است» (ناصر خسرو ۱۳۹۱، ۴۷۲). آب مایه اصلی آبادانی است و به همین علت، مقدمات فراهم آوردن آب، از قبیل کاریز نشاندن و جوی راندن و چشمه گشادن، اهمیت داشت. آبادانی در این معنا و با این مقدمات را کاری عبادی می‌شمردند.^{۴۰} یکی دیگر از مدلول‌های آبادانی، برآوردن بنا و شهر است. در نظر مردم برهه‌گذار، وقتی که در جایی بنا یا شهری می‌ساختند، آن جایگاه آبادان شده بود؛ مثلاً در این نمونه، علاوه بر کشت و ورز زمین، بنا نهادن را مصداق آبادانی دانسته‌اند: «براهیم آن سر چاه استوار کرد و آن جایگاه آبادان کرد و عمارت می‌کرد و کشت و ورز می‌کرد، و گوسفندان را بسیار جمع کرد و از هر جای روی بدان جانب نهادند و هر کی عمارتی می‌کرد و بنایی می‌نهادند تا شهر بزرگ گشت» (طبری ۱۳۵۳، ج ۲: ۴۹۱).^{۴۱} ساخت و برپایی بناها و شهرها مقدمات و دنباله‌هایی دارد؛ مثلاً در برپا کردن و آبادان داشتن شهرها، دسترس به آب و هدایت آن و ساخت و حفظ راه‌ها اهمیت دارد. از مجموعه این اعمال در سیاست‌نامه چنین یاد شده است:

«آنچه به عمارت جهان پیوندد، از بیرون آوردن کاریزها، و کندن جوی‌های معروف، و پل‌ها کردن برگذر آب‌های عظیم، و آبادان کردن دیه‌ها و مزرعه‌ها، و برآوردن حصارها، و ساختن شهرهای نو و برآوردن بناهای رفیع و نشستگاه‌های بدیع، به‌جای آرد؛ و بر شاهراه‌ها رباط‌ها فرماید کردن و مدرسه‌ها از جهت طالبان علم، تا آن نام همیشه او را بماند» (نظام‌الملک طوسی ۱۳۸۴، ۶).

از آنجا که هر آبادانی، چه زمین و چه خانه و چه شهر، در تهدید ویرانی بود، پس نگهداری و مرمت و بازسازی آن هم اهمیت داشت؛ چنان‌که اهمیت می‌نهادند که مردم برهه‌گذار این دست از اعمال را هم آبادانی خوانده‌اند و چنین می‌نماید که این اعمال را هم‌تراز با برپایی بناها و حتی مهم‌تر از آن می‌شمردند. برای محافظت و نگهداری، «آبادان داشتن» و برای مرمت و بازسازی «آبادان کردن» را به‌کار می‌بردند؛ مانند تعبیر «آبادان داشتن» خانه کعبه به دست انبیا و جهان به دست پادشاهان و تعبیر «آبادان کردن» در خصوص باروی شهرها به دست مردم.

از دلالت‌های واژه ویرانی مکانی است که رونق نداشته باشد؛ مثلاً اگر در مسجدی با کالبدی آراسته و سقفی برافراشته نماز نگزارند، آنجا ویران است: «ویران کردن مسجد نه آن بود که مسجد فرود آری؛ اما از جماعت و نماز خالی ماند، ویرانی مسجد آمد» (تفسیر قرآن پاک ۱۳۸۳، ۷۲).^{۴۲} پس در مقابل، آبادان کردن مسجد آن است که ساکنان در آن حضور یابند و مناسک شایسته آنجا را در آن برپا دارند. بنابراین، از دلالت‌های آبادانی احیا و پررونق داشتن بناهاست. در این مرتبه، آبادانی نه فقط با ظاهر و کالبد بناها، که با زندگی درون آن‌ها نسبت دارد و منظور از آبادان کردن این است که بناها و شهرها از زندگی و نشاط ساکنانشان زنده شود و رونق بگیرد. پس همه آنچه در مدلول‌های آبادانی از ساخت و برپایی و محافظت و تعمیر برشمردیم، مقدمه است تا کالبد بی‌جان بناها و شهرها با حضور ساکنان و اهالی جان بگیرد و آبادان شود. شاهد دیگر این است که در مرتبه‌ای بالاتر، آبادانی بنا را به ایمان و کفر ساکنان، که اموری باطنی و درونی، نسبت داده‌اند؛ چنان‌که مسجدی را که مؤمن در آن نباشد، ویران خوانده‌اند: «کافران مکه به آبادان داشتن خانه کعبه و روفتن و اندودن بر مؤمنان فخر کردند؛ خداوند تعالی رد کرد قول ایشان. گفت نه آبادانی مسجد اندر روفتن است چه آبادانی مسجد اندر مؤمنان است که اندر وی نماز کنند» (همان‌جا).

بنابراین، مجموعه مدلول‌های آبادانی برای ایرانیان برهه‌گذار عبارت است از: کشاورزی و برپایی شهر و بنا؛ در

مرتبه‌ای دیگر، پررونق داشتن و زنده داشتن شهر و بنا با حضور انسان‌ها و انجام دادن کارهای شایسته بناها در آن‌ها، و نیز نگهداری و مرمت. دلالت آبادانی بر کشاورزی در متون پیش از اسلام قوی‌تر از متون پس از اسلام است. در متون پس از اسلام، آبادانی توسع معنا یافته است و علاوه بر کشاورزی بر امور دیگر هم دلالت می‌کند. آنچه در این مجموعه معانی اهمیت دارد نسبت این مفاهیم و اعمال با هم است. اینکه کشاورزی و برپایی بنا و شهر همه در ذیل یک واژه - آبادانی - قرار می‌گرفت نشانه پیوند آن‌هاست. از همین روست که در عیون‌الآخبار، در بیان کارهای شایسته در هریک از روزهای هفته - نشان دادن درخت و بنا کردن هر دو متعلق به روزی واحد (یکشنبه) است؛^{۴۳} یا در تاریخ‌نامه طبری، به بار نشستن درختان و تمام شدن کار ساخت بناها را نشانه آبادان شدن مکانی دانسته‌اند.^{۴۴} شاید وجه مشترک کشاورزی و ساختن بناها و شهرها یعنی تصرف در زمین و بارور کردن آن باشد، که گوهر آبادانی است.^{۴۵}

۸. گوهر و متعلق آبادانی

تا اینجا مجموعه اقداماتی را از آن‌ها به آبادانی تعبیر می‌کردند در چهار دسته نشانیدیم: کشاورزی، برپایی بنا و شهر، نگهداری و مرمت، احیا و پررونق داشتن بناها. هر کدام از این اقدامات مجموعه اعمال خردتری درون خود دارد؛ از قبیل جوی راندن و کاریز کردن و جای استوار کردن. به اعتباری دیگر، اعمال مدلول آبادانی بر دو قسم است: آبادان کردن و آبادان داشتن. در «آبادان داشتن»، از آنچه آبادان شده نگهبانی می‌کنند تا آن آبادانی آن استمرار یابد؛ و «عمر» آن گیاه یا بنا یا شهر همان مدت «عمارَت» یا آبادان ماندن آن است. اما «آبادان کردن» عملی است که باید صورت بگیرد تا چیزی آبادان بشود. پس آبادانی دو وجه دارد: ساختن و پاییدن.

این دو چه نسبتی با هم دارند؟ کدام مقدم است؟ نخست چنین می‌نماید که آبادان کردن بر آبادان داشتن مقدم است؛ ابتدا باید جایی را آبادان کرد، سپس آن را پایید و از آن مراقبت کرد و آن را زنده داشت. آیا مرتبه آبادان کردن خود نیز مقدمه‌ای دارد؟ به بیان دیگر، سرآغاز و منشأ فعل آبادان کردن چیست؟ از نظر مردم برهه گذار، زمین خود طالب آبادانی است. آنچه مقدمه آبادانی است آرزوی زمین است:

زمینی که دیرزمانی کشت‌نشده بماند و بذری بر آن نیفشاند ناشادکام است و برزگیری را آرزو کند؛ همچون دوشیزه‌ای خوش‌اندام که دیرزمانی بی‌فرزند مانده باشد و شوهری خوب را آرزو کند (اوستا ۱۳۷۷، ۶۸۱).
اول موضعی که از مواضع و رساتیق ساوه و حوالی آن بنا نهادند آبه بود، و بیب بن جودرز [گیو پسر گودرز] آن را بنا کرده است. و سبب بناء آن آن بود که کیخسرو بدانجا رسید، و آن دریاچه بود، و در موضع و جای آبه، [آبی] پاکیزه و صافی بود، بدان آب فرود آمد، و به زبان عجم گفت که: بذین آب سا ای فاستی، یعنی: این آب محتاج است به سایه و بنایی و عمارتی، پس آبه را به قول کیخسرو که گفت آب، آبه نام کردند (حسن بن حسن ۱۳۶۱، ۲۲۷).

همچنان که آبادانی نیازمند آب است، آب نیز نیازمند آبادانی است. آب صاف بدون آبادی و خاک ناکشته هر اندازه هم که ستودنی و نیکو باشد همچنان منتظر و آماده تغییر و حرکت است؛ زیرا در خود استعدادها و قوت‌های پنهانی دارد که هنوز آشکار نشده و منتظر کشف آن‌ها به دست انسان است. در معنای ویران، دیدیم که فروریختن خانه و نابود کردن شهر و بریدن درخت ویرانی پس از آبادانی است؛ بذر و زمین ناکشته و آب معطل ویرانی پیش از آبادانی است.^{۴۶} جایی مستعد شهر شدن که در آن شهر نساخته باشند با شهر ویران شده در جنگ برابر است. وجهی از ویران کردن شکوفا نکردن استعدادهای پنهان و بالقوه زمین است که می‌توانست به دست انسان محقق شود. بنابراین، عمل آبادان کردن از زمین برمی‌آید که آبادانی‌پذیر و آبادانی‌خواه است. این طلب زمین نشانه استعدادی است که می‌توان آن را به فعلیت رساند و شکوفا و بارور کرد. به عبارت دیگر، زمین از ابتدا آبادان است، چون بذر همه آبادی‌ها و خانه‌ها و درختان در آن نهفته است؛ اما این آبادانی آشکار و همه کار آبادانی‌کنان، چه کشاورزان و چه معماران، این است که آن آبادانی نهان را آشکار کنند و به انتظار و طلب زمین برای آبادانی پاسخ دهند. «آبادان کردن»، در مقام ساختن، نوعی پاییدن است. کار آبادانی‌کنان این است که آبادانی‌های نهفته زمین را بیابند

و از آن‌ها مراقبت کنند. این پاییدن امری ایستا نیست، بلکه امری پویاست که موجب ظهور و به فعلیت رسیدن استعدادها و قوا می‌شود. از این راه، زمین آبادان می‌شود. حال، وظیفه آبادانی کنان نگهداشت و پایش این آبادانی دوم است. گوهر مشترک «آبادان کردن» و «آبادان داشتن» همان امر یگانه پاییدن و مراقبت است؛ چه از آبادانی‌های پیدا و چه آبادانی‌های ناپیدا. این مراقبت هم در آشکار کردن، یعنی ساختن و برآوردن و برپا کردن، مصادیق آبادانی دست دارد و هم در ادامه حیات آن‌ها، یعنی تعمیر و مرمت و احیای برآورده‌های زمین. پس «آبادان کردن» همان «آبادان داشتن» است و مقام «ساختن» در حقیقت مقام «کشف» است: کشف آبادانی‌های نهفته در زمین که مقدمه آشکار کردن آن‌هاست.

اما این کشف و پاییدن اول و دوم و آبادانی اول و دوم به چه چیز تعلق می‌گیرد؟ انسان‌ها چه را می‌بایند و استعدادهای چه را به فعلیت می‌رسانند و چه را آبادان می‌کنند؟ از نظر مردم برهه گذار، همه اعمال آدمی که به نحوی موجب دگرگونی در جهان می‌شود و حال جهان را بهبود می‌بخشد، مصداق آبادانی کردن است. وظیفه شاهان آبادانی کردن است و همه اعمال نیکوی ایشان، از آن حیث که پادشاه‌اند، مصداق آبادانی است (بلعمی ۱۳۷۴، ۴۷۲ و ۶۷۲). هر کس موظف است یک‌سوم وقت خود در شبانه‌روز را به آبادانی بپردازد؛ یعنی به اعمالی که حال جهان را از بد به خوب، یا از خوب به خوب‌تر می‌گرداند (جاماسب جی دستور ۱۳۹۱، ۶۷). پس آنچه آبادان می‌شود، آنچه آبادانی بدان تعلق می‌گیرد، «جهان» یا «زمین» است. مردم برهه گذار هم در متون مقدس پیش از اسلام و هم پس از اسلام، می‌یافتند که زمین مشتاق آبادانی است و خدا از انسان آبادانی زمین را خواسته است، تا به این واسطه، خود را آبادان کند و بهبود بخشد:

و به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: «ای قوم من، خداوند را که خدایی جز او ندارید بپرستید. او شما را از زمین پدید آورد و شما را به آبادان کردن در آن واداشت. پس از او آمرزش بخواهید و به درگاه او توبه کنید، که بی‌گمان پروردگار من نزدیک و اجابتگر است» (قرآن کریم).^{۴۷}
باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را به درستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد. به راستی که او [آرمیتی / زمین] پناهگاه نیک ماست و پایداری و توش و توان - [دو دهش] ارجمند «منش نیک» را - به ما ارزانی می‌دارد (اوستا ۱۳۷۷، ۶۶).

۹. آبادانی آبادانی

انسان عامل آبادانی است و این عمل مختص اوست. اعمال مشابهی که از دیگر موجودات سر می‌زند آبادانی نیست. حیوانات برای خود سرپناه و خانه می‌سازند؛^{۴۸} اما کار آنان در زمره آبادانی شمرده نمی‌شود. در نزد مردم برهه گذار، دیوان و پریان از مهم‌ترین معماران و سازندگان‌اند؛ اما کار آنان آبادانی نیست مگر در زیر فرمان انسان. دیوان فقط آنگاه آبادانی کرده‌اند که تحت فرمان انسان‌ها، آن هم اولیای خداوند، بوده‌اند. نخستین عامل آبادانی زمین نخستین انسان هبوط کرده بر آن، یعنی حضرت آدم (ع) است، آن هنگام که جبرئیل او را آموخت تا بر جای بیت‌المعمور کعبه را بنیاد نهید.^{۴۹} پس سلسله عاملان آبادانی بر زمین اولیای خداوندند و آنان طرز و شیوه کاروبار آبادانی و مفهوم حقیقی آن را به انسان‌های دیگر آموختند.

شگفت این‌که این نخستین آبادانی‌کنندگان در حین آبادانی متذکر ویرانی بوده‌اند. سلیمان نبی (ع) که بسیار آبادانی کرد و دیوان را مسخر کرده و به آبادانی واداشته بود، ویرانی را چیره بر آبادانی می‌شمرد: «[داود (ع)] دیگر پرسید که بدین جهان اندر ویرانی بیشتر یا آبادانی [فرزندان داود (ع)] هیچ جواب ندادند. سلیمان گفت که ویرانی بیشتر؛ از بهر آنکه هر چه ویران است خود ویران است و آنچه آبادان است هم ویران خواهد شد» (طبری ۱۳۳۹، ج ۱: ۳۹). مهم‌ترین ساخته ذوالقرنین^{۵۰} سد بر قوم یاجوج و ماجوج است. کمتر بنایی هست که به اندازه این بنا از جزئیات برپایی و وصف آن در متون این برهه یاد کرده باشند؛ مانند تفاسیر قرآن کریم^{۵۱} و تاریخ‌نامه طبری^{۵۲} و شاهنامه^{۵۳}. ذوالقرنین در پایان کار این بنای عظیم، نخست ساخت آن را رحمتی از جانب پروردگار دانست و سپس موعد ویرانی آن را به یادها آورد؛ گویی که این سد، همچون هر ساخته دیگری در این جهان، مرگی و اجلی دارد (قیومی ۱۳۹۱،

۳۲): «ذوالقرنین آن مسلمانان را گفت: هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي. گفتا: این نه مردی من بود؛ این رحمت خدای من بود که شما را از ایشان برهانید. فَاذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَاةً وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» (بلعمی ۱۳۷۴، ۴۹۳)؛ یعنی: چون وعده پروردگرم [قیامت] فرارسد، آن را پخش و پریشان کند و وعده پروردگار من راست است. سر اولیای خدا، و بزرگ‌ترین ولی‌ای که در برهه گذار می‌زیست، علی بن ابی‌طالب (ع)، این حکمت را به بهترین نحو بیان کرده است: «خدا را فرشته‌ای است که هر روز بانگ می‌زند: بزیاید برای مردن؛ فراهم آورید برای نابود شدن؛ بسازید برای ویران گشتن.»^{۵۴}

داستان برپایی گنگ‌دژ به دست سیاوش در شاهنامه نیز آکنده از تذکر به ویرانی است. گنگ‌دژ آبادترین جای جهان و برترین شهر و بلکه مثال آبادی و آبادانی بود و الگویی مینویی داشت.

که چون گنگ‌دژ در جهان جای نیست بدان‌سان زمینی دل‌آرای نیست
کزین بگذری بینی آبادشهر کزان شهرها برتوان داشت بهر[...]

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۲: ۳۰۸ و ۳۰۹)

پیش از برپایی شهر، سیاوش طالع شهر را از اخترشناسان پرسید. چون به او گفتند که سرانجام، این شهر در جنگ با دشمنان نابود و ویران می‌شود، مرگ تن آدمی و بزرگان پیشین را به یاد آورد و گفت:

کجا آن حکیمان و دانندگان همان رنج‌بردار خوانندگان
کجا آن سر تاج شاهنشهران کجا آن دلاور گرامی مهان
چو گیتی تهی ماند از راستان تو ایدر به بودن مزن داستان
ز خاکیم و باید شدن زیر خاک همی جای ترس است و تیمار و باک
بدو گفت پیران که ای شهریار چو بودت که گشتی چنین سوگوار
چنین داد پاسخ که چرخ بلند دلم کُرد پردرد و جانم نژند
که هر چند گرد آورم خواسته هم از گنج و هم کاخ آراسته
به فرجام یکسر به دشمن رسد بدی بد بود مرگ بر تن رسد

(همان، ۳۰۸)

او از این ویرانی محتوم آگاه شد و با این حال، گنگ‌دژ را که به بوستان بهشت می‌مانست، برپا کرد. پس از پایان کار، آن را نتیجه باری «فر نیکی دهش» و «خردمندی» و «بخت بیدار» خود دانست و ناپایداری‌اش را در این سرا به یاد آورد:

بدان‌سان یکی شارسان ساختم سرش را به پروین برافراختم
کنون اندرین هم به کار آورم برو بر فراوان نگار آورم
چو خرم شود جای آراسته پدید آید از هر سوی خواسته
نپاید مرا شاد بودن بسی نشیند بر آن جای دیگر کسی
نه من شاد مانم نه فرزند من نه پرمایه گردی ز پیوند من
نباشد مرا زندگانی دراز ز کاخ و ز ایوان شوم بی‌نیاز

(همان، ۳۰۹-۳۱۰)

اصل ثابت و تغییرنیافتنی همه آبادانی‌ها ویرانی است و هر آبادانی در دل خود ویرانی و مرگ دارد و هر بنایی سرانجام خاک می‌شود؛ چه به آراستگی گنگ‌دژ سیاوش باشد، چه به استواری سد ذوالقرنین، چه به شگفتی ساخته‌های حضرت سلیمان. از این‌رو، لازمه آبادانی کردن، و بلکه مایه آبادانی، یادکرد ویرانی است. این یادکرد سبب می‌شود تا طول عمر و فرصت میانه تولد تا مرگ ارجمند و گرامی شود و آبادان داشتن معنا بیابد. از آنجا که کالبد بنا ویران‌شدنی و ناپایدار است و عمر و حیات آن عزیز است، آن را می‌پایند و در زنده نگه داشتن و تعمیر و مرمت آن می‌کوشند و از آبادانی آن مراقبت می‌کنند. اگر این عمر عزیز نبود و بیم ویرانی بنا نمی‌رفت، «آبادان داشتن» و مراقبت از آن معنایی نداشت.

بنابراین، آبادانی و ویرانی در هم تنیده‌اند و هریک در دل دیگری رخنه دارد. بنا بر مقتضای عالم دنیا، هیچ آبادانی‌ای نیست که در درون خود ویرانی‌ای نهفته نداشته باشد. هر ویرانی هم در ذات خود مستعد آبادانی است؛ مشروط به شروطی، که مهم‌تر از همه خواست خدا و ولیّ خداست. به همین سبب، هیچ‌یک بدون دیگری ممکن نیست. زمین نخست ویران بود و روزی ویران خواهد شد و هر آبادانی در بین دو ویرانی است. اما این ویرانی، همچون مرگ، خواستنی نیست و انسان بنا به میل به جاودانگی، همیشه از آن گریزان است. پس چگونه این دو مقوله با هم جمع شده‌اند؟ چگونه اولیای خداوند با آنکه بر این اصل واقف بودند و آن را به مردم تذکار می‌دادند باز خود آبادانی می‌کردند؟ پاسخ این پرسش را باید در خود آبادانی جست؛ زیرا پیوند این دو مقوله نشان می‌دهد که آگاهی بر اصل ویرانی نه تنها عمل آبادانی را متوقف نکرده است، بلکه گویی راه گریز از ویرانی و توجه به میل جاودانگی، درست در دل آبادانی کردن نهفته است.

هریک از آثار آبادانی تن و جان و جسم و روحی دارد. هر جسم و کالبدی، چه تن انسان و چه باروی شهر و چه بام خانه، ویران‌شدنی است و در نهایت به خاک بازمی‌گردد. همین ناپایداری و ویرانی کالبدها هوا و میل جاودانگی را در دل انسان زنده و زنده‌تر می‌کند و یاد آبادانی جان و روح را در یادها روشن می‌دارد. هنگامی که سلیمان کالبد آبادانی‌ها را ویران می‌دید و آن را به مردم تذکار می‌داد، به‌تلویح از آبادانی ماندنی جان‌ها سخن می‌گفت و خواست آن را در دل مردم می‌نشانید؛ به سخن دیگر، از آبادانی ظاهری و رفتنی به آبادانی نادیدنی و ماندنی رهنمون می‌کرد. همچنین هنگامی که سیلوش مشغول برپایی کالبد گنگ‌دژ زمینی بود و آن را می‌آراست و به خود و دیگران تذکار می‌داد که نباید به آن دل بست، در همان حال، کنگ‌دژ آسمانی در مینو جاودانه و ماندنی شده بود. پس اولیای خدا زمین را آبادان می‌کردند، ویرانی محتوم آن را می‌دیدند، به آثار آن دل نمی‌بستند؛ این ویرانی کالبدها خود هوای آن آبادانی ماندنی را در دلشان زنده نگاه می‌داشت. به علاوه، آنان همین عمل آبادانی و پاییدن زمین را دست‌مایه آبادانی و پاییدن جان خود کرده بودند و در حقیقت با آبادانی زمین به آبادانی خود می‌پرداختند. در ظاهر، شهرها برپا می‌کردند و بناها برمی‌افراشتند و در باطن، گل وجودشان را ورز می‌دادند و در آن خیر می‌کاشتند.

۱۰. تغییر مفهوم معماری

با نمونه‌هایی که حاصل بررسی منابع نوشتاری برهه گذار است، روشن شد که مفهوم معماری در دو سوی «مرز» مزعوم بین ایران پیش از اسلام و ایران در آغاز دوران اسلامی دگرگون نشده است. در همه برهه گذار، حوزه معنایی «تصرف در جهان برای ساختن مکان زندگی انسان» حوزه معنایی واژه آبادانی و هم‌بسته‌های آن بوده است. به بیان دیگر، با ورود اسلام به ایران، گسستی در مفهوم معماری رخ نداده است.

اگرچه مقایسه مفهوم معماری در برهه گذار با مفهوم معماری در روزگار ما در حیطه مقاله حاضر نیست، می‌توان به‌اجمال این را نیز دریافت که مفهوم معماری در برهه گذار با مفهوم معماری در روزگار ما بسیار تفاوت دارد. امروزه واژه متداول برای معنای «تصرف در جهان برای ساختن مکان زندگی انسان» واژه «معماری» است. در برهه گذار، واژه متداول برای همین معنا «آبادانی» است. بررسی حوزه معنایی یا حوزه مقوله آبادانی نشان داد که این دو واژه، به‌رغم اشتراکاتی در معنا، کاملاً بر هم منطبق نیستند؛ یعنی «معماری کردن» همان «آبادانی کردن» و «آبادان کردن» و «آبادان داشتن» و «معماری» همان «آبادانی» نیست. اولاً دامنه مصادیق آن‌ها بر هم منطبق نیست. چنان‌که نشان دادیم، محصول عمل آبادانی شامل محیط مصنوع، مانند خانه و شهر، و محیط غیرمصنوع، مانند زمین مزروع و درخت، است؛ اما محصول عمل معماری فقط بنا و شهر است و آثاری مانند درخت و زمین مزروع در زمره آثار معماری نیست. پس دایره و گستره مصادیق مفهوم آبادانی بزرگ‌تر از معماری است. ثانیاً دلالت‌های عمل آبادانی درخصوص مصداق ویژه بنا و شهر نیز بیش از دلالت‌های عمل معماری است؛ بدین نحو که در عمل آبادانی، هم برپاکردن و ساختن و برآوردن و تمام کردن بنا و هم نگهداری و تعمیر و مرمت و هم رونق بخشیدن و احیای آن آبادانی محسوب می‌شود؛ حال آنکه معماری فقط به مرحله ساخت دلالت می‌کند یا بر آن تأکید ویژه دارد. نسبت «آبادانی» و «معماری» عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی معماری اخص از آبادانی و آبادانی اعم از معماری

است. به بیان ریاضی، معماری زیرمجموعه آبادانی است و همه مصادیق معماری مصادیق آبادانی هم هست، ولی نه برعکس؛ مثلاً جمله «جمشید فلان بنا را معماری کرد» یعنی «جمشید در زمین آبادانی کرد»؛ اما «جمشید زمین را آبادان کرد» لزوماً به معنای «جمشید معماری کرد» نیست. به عبارت دیگر، آنچه امروزه از «معماری»، در کلان‌ترین دامنه معنایی‌اش، مراد می‌کنیم تخصیصی از مفهوم بزرگ‌تر و شامل‌تر آبادانی در برهه گذار است، که هم گستره محصول و آثار آن تنگ‌تر شده و هم دامنه اعمال و تنوع آن کوچک‌تر شده است.

نتیجه

در چگونگی نسبت معماری پیش از اسلام و پس از آن اختلاف آرا بسیار است و این اختلاف‌ها سبب شده تا هم وضع معماری دوران باستان و هم دوران اسلامی مبهم باقی بماند. علت این اختلاف‌ها نبود یا کمبود پژوهش‌های تاریخی مربوط به معماری پیش از اسلام و پس از آن و میانه آن دو، یعنی برهه گذار از دوره ساسانیان به دوران اسلامی است. نوشته حاضر نتیجه پرسش از مفهوم معماری در این برهه است.

در جست‌وجوی مفهوم معماری در برهه گذار، گفتیم که در پی معنای موسع «تصرف انسان در جهان برای ساختن مکان زندگی انسان»یم. بدین منظور، به دنبال حوزه این معنا و مقوله‌های معنایی این دایره معنایی در برهه گذار برآمدیم. با بررسی منابع نوشتاری برهه گذار، مهم‌ترین مقوله‌های مربوط به ساختن مکان برای زندگی انسان را یافتیم. با تأمل در آن‌ها، دریافتیم که کلان‌ترین و پربسامدترین مقوله‌ها «آبادانی» و مشتقات و ترکیبات آن است؛ آن‌چنان‌که این مقوله همه آنچه را که مربوط به دست بردن انسان در زمین برای ایجاد مکان زندگی خود است، دربرمی‌گیرد. برای فهم آبادانی در برهه گذار، ابتدا در لفظ آبادان و آبادانی تأمل کردیم؛ سپس دلالت‌های آن در جملات را واریسی کردیم تا دریابیم مصادیق مفهوم آبادانی چیست و در گستره این مصادیق گوناگون، گوهر مشترک اعمال کدام است و متعلق آبادانی چیست. همچنین از سرآغاز و سرانجام آبادانی پرسیدیم. از تأمل در متون، به این نتیجه رسیدیم که در برهه گذار، آبادانی را هدف خلقت انسان در زمین و وظیفه اصلی او می‌شمردند. آبادانی عبارت از کشف استعدادهای زمین، به فعلیت درآوردن استعدادها، مراقبت از آن فعلیت‌ها، پررونق داشتن آن‌هاست. آبادانی دایره‌ای از اعمال، از جمله معماری، را شامل می‌شود؛ از ساختن کاریز و جوی و زراعت گرفته، تا ساختن شهر و بنا، تعمیر و نگهداری بناها، مراقبت از آن‌ها، و زنده و پررونق کردن و داشتن بناها و مکان‌ها. این مفهوم به استناد حوزه معنایی آن، در برهه گذار ثابت مانده و ورود اسلام در آن تغییری اساسی ایجاد نکرده است.

پی‌نوشت‌ها

1. Conceptual History/ History of Concepts/ Begriffsgeschichte
2. Parcell, Four Historical Definitions of Architecture.
3. Semantics
4. Primary Sources
5. Secondary Sources

۶. «چون رشته‌ها بی‌زمان و جهان‌شمول نیستند، گزاره‌هایی چون «معماری... است» و به‌ویژه «معماری همواره ... بوده است» را باید در درون محدوده‌های تاریخی و فرهنگی ارزیابی کرد تا از بازتاباندن مفاهیم مدرن غربی به ورای افق معتبرشان جلوگیری شود. چون رشته‌ها و طبقه‌بندی‌ها در دوره‌های خاص تاریخی ریشه دارد، در مقیاسی عمل می‌کند که به کلی فراتر از سیاق جهان‌شمولی اوضاع و احوال انسانی و سیاق فلسفی تمدن غربی است. [...] یونانیان باستان واژه یا مفهومی نداشته‌اند که بر واژه معماری مطابقت کند. این واژه در روم باستان ریشه دارد. این جزئیات فیلولوژیک نه تنها معلوم می‌کند که تعریف معماری متنوع است؛ بلکه معلوم می‌کند که خود مفهوم معماری محدوده‌های تاریخی دارد. بنابراین، تعقیب معماری‌ای برای اوضاع و احوال انسان یا معماری تمدن غربی نیازمند شرطی عمیق‌تر از آن است که از طریق واژه معماری و مفاهیم هم‌بسته به آن در دسترس ماست. برعکس، تنوع تاریخی معماری نشان می‌دهد که باب تعریف‌های جدید معماری در آینده باز است؛ و

شاید حتی بازسازی این رشته در آینده به نحوی که حتی واژه معماری هم کنار گذاشته شود» (Parcell 2007, 10).

7. Etymology

۸. درباره تاریخ مفهومی معماری ایران مطالعه‌ای نشده است. برای آشنایی با تاریخ مفهومی، نک: بوشه ۱۳۸۵، «مقدمه»؛ Koselleck 1989; Hampsher-Monk and van Vree 1998; Hassing 2016.

۹. نک: قیومی بیدهندی ۱۳۸۶؛ بلوری بزاز ۱۳۹۰.

10. Annachrony

۱۱. برای آشنایی با تاریخ معنایی و حوزه‌های معنایی، نک: Edwards 2015.

12. Reinhart Koselleck (1923-2006)

13. Etymology

14. Semantic Fields Theory

۱۵. در تاریخ زبان که تاریخ مفهومی بدان نظر دارد، نه تنها ممکن است الفاظ مربوط به حوزه معنایی مورد نظر دگرگون شده باشد، بلکه ممکن است خود زبان تحول بنیادی یافته باشد.

۱۶. برای شیمی دان، پلاتین نوعی از طلا نیست، ولی فارسی‌زبانان پلاتین را نوعی طلا از نوع سفید می‌دانند. برای ایشان، الماس و زغال از یک جنس نیستند و الماس با زمرد بیشتر نزدیک است و با آن در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرد (صفوی ۱۳۸۳، ۱۰).

۱۷. در فصولی از این مقاله که به بررسی مقوله‌ها در متون برهه گذار مربوط است، عمدتاً از این منبع اقتباس کرده‌ایم: مهرداد قیومی بیدهندی و مطهره دانایی فر، «مفهوم معماری در برهه گذار»، در مهرداد قیومی بیدهندی (و)، هنر در تمدن اسلامی: معماری (در دست انتشار).

۱۸. ریشه $pa(y)$ مشتق از واژه هندواروپایی $po(i)$ به معنی پروردن، پاییدن، مراقب بودن است. معنای چوپان از مشتقات این ریشه در زبان لیتوانیایی وارد شده است.

۱۹. درخصوص ریشه واژه، قول دوم و سوم هم موجود است؛ مبنی بر اینکه جزء اول واژه $\bar{a}p$ در معنای آب و جزء دوم پسوند $\bar{a}d$ است. این قول کمتر به صحت نزدیک است و البته در فرهنگ لغات فارسی جدید، مانند *أصف اللغات و بهار عجم* و همچنین بیشتر فرهنگ لغات فارسی که در هندوستان تألیف شده است این ترکیب غلط وجود دارد. نک: *ایرانیکا*، ذیل *apad*؛ *دانشنامه ایران*، ذیل «آبادی». شاید از این رو باشد که برخی از باستان‌شناسان نیز در تفسیر واژه آبادان که در کتیبه‌های هخامنشی به کار رفته است، معنایی چون آب‌انبار یا امری مرتبط با نقشه آب را پیشنهاد کرده‌اند (نک: لوکوک ۱۳۸۱، ۱۲۰). قول سوم، مجموع دو قول قبلی است. بهرام فره‌وشی در ریشه‌شناسی نام شهر آبادان معتقد است که جزء اول $\bar{a}p$ در معنای آب و جزء دوم $\bar{p}\bar{a}t$ در معنای مراقبت و محافظت است (*ایرانیکا*، ذیل *Abadan*).

۲۰. نکته دیگر در بحث لفظی «آبادان» این است که واژه «آبادان» به صورت مخفف واژه «آبادان» به کار رفته است (بلعمی ۱۳۷۴، ۷۹۲).

۲۱. «بهترین جایگاه‌ها که در او شفتالو کارند زمینی است که تر بود و قوی بود و یا در زمینی که آبش پیدا بود و آبادان بود» (فسطیوس بن اسکوراسیکه ۱۳۸۸، ۹۴).

۲۲. «و در علم غیب او [خدا] برفته است که در جهان، در فلان بقعت [زمین]، مردی پیدا خواهد شد که از آن مرد، بندگان او را راحت خواهد بود و ایمنی؛ و آن زمین را برکت و آبادانی» (بیهقی ۱۳۸۱، ۱۵۲).

۲۳. «مزگت جامع این شهر [هری] آبادان تر مزگت‌ها است به مردم از همه خراسان و بر دامن کوه است» (*حدود العالم* ۱۳۴۰، ۹۱).

۲۴. «پس چون ذونواس بازگشت و به یمن شد، این دوس به نجران آمد و آن مردمان که مانده بودند از متواری بیرون آورد و ایشان را گفت شما کلیسیاها را باز آبادان کنید و ترسایی آغاز نهید که من نیارامم تا این کینه نستاتم» (بلعمی ۱۳۷۴، ۷۰۵).

۲۵. مترادف آبادان در زبان عربی «معمور» و «معموره» است، که در زبان فارسی وارد شده و تا امروز هم به همان معنا از آن استفاده می‌شود. از نمونه‌های کاربرد صفت معمور در متون: «نهاد معموره که آبادانی زمین است چگونه است؟ سطح معدل النهار

مر زمین را بدو نیم کند. وز آن بریدن او دایره‌ای باشد بر زمین، نام او خط‌الاستواست. و یکی نیمه زمین به شمال بود و دیگر به جنوب [...] و آبادانی زمین آن کسان که بدانستند به اشتیاق نفس، چنان یافتند که از یکی ربع از دو ربع شمالی نفزود. پس او را ربع معمور و ربع مسکون نام کردند» (ابوریحان بیرونی ۱۳۶۲، ۱۶۶)؛ نمونه دیگر: «و هم بدین وقت که ابرهه و سیاهش هلاک شدند کاروانی می‌گذشت در یمن، و آنجا که آن کلیسا بود فرو آمده بودند، آتش کرده، و کاروانیان در خواب شده، و آن کلیسا بدان صفت معمور و منقش و بزر و نقره مطحون کرده، آتش در افتاد، و جمله بسوخت» (طبری ۱۳۳۹، ج ۷: ۲۰۶۰). منظور از «بیت‌المعمور» (خانه آبادان) در متون مورد نظر، صورت مثالی و ملکوتی خانه کعبه است.

۲۶. نمونه‌های دیگر: «ما را پیش باید رفتن که هم بیم مرگ است و هم امید راحت که جایی به آبادانی بیرون آییم و اگر بمیریم، باری حیلت خویش کرده باشیم. فیروز برفت سه روز نیز همچنان تا به آبادانی رسید. به حد ولایت خشنواز؛ و پنجاه هزار مرد که با وی بودند، کم از هزار مانده بودند، دیگر همه مرده بودند» (بلعمی ۱۳۷۴، ۶۶۳)؛ «و اگر گرگ بینی که به آبادانی‌های زمین نزدیک آید و سگ را بینی که زمین را به دست می‌کند و مرغان را بینی که سوی آب‌ها بسیار روند و موشان دشتی را بینی که از سوراخ‌های خویش آنچه نهاده باشند، جای دیگر می‌کشند، این همه علامت‌های باران بود» (فسطیوس بن اسکوراسیکه ۱۳۸۸، ۲۱).

۲۷. نمونه دیگر: «چو هرچش بیایست بر ساختند/ عمارت به خوبی بیاراستند» (شاهنامه به نقل از دهخدا، ذیل «عمارت»)

۲۸. نمونه‌های دیگر: «بار خدایا، شهوت اندر خاک آدم تو سرشتی مر آبادانی عالم را و اندر علم قدیم خود خواستی که مرا این صحبت باشد» (هجویری ۱۳۸۴، ۵۳۲)؛ «آبادانی عالم به کشاورزی اندر است» (ناصر خسرو ۱۳۹۱، ۴۷۲)؛ «ولکن آبادانی اندرین اقلیم پاینده است و از یکدیگر جدا نشوند به جدا کردن کسی از بیرون، چنان که از آن اقلیم پیشین و مر هر آسمانی را هیولی جداگانه است؛ چنانکه صورتی دیگر آن هیولی را ازو نستانند» (ابن سینا ۱۳۶۶، ۴۶-۴۷).

۲۹. نمونه دیگر: «ابو جعفر عتبی [وزیر عبدالملک بن نوح سامانی] مال‌ها اثار همی کرد و اندر عمارات خزینه‌ها استقصای بلیغ همی به جای آورد، تا زبان‌ها بر وی دراز گشت.» در اینجا منظور از عمارت خزینه پر کردن آن است (ابوسعید گردیزی ۱۳۱۵، ۳۱).

۳۰. نمونه‌های دیگر در کتاب *حی بن یقظان*: «و سپس این پادشاهی است بزرگ و بی‌کناره، و آبادانی‌کنانش بسیارند و بیابانیان‌اند و اندر شهرها نشینند، و زمین ایشان هامون است و اندرو بر افزودنی نیست» (همان، ۵۱)؛ «و گفتیم که آبادانی‌کنندگان از جایی دیگر آیند^۱ ای که صورت‌هاش. پس به‌سوی این گفت که چون آن آبادانی‌کنندگان به اینجا خواهند آمدن، پاره‌ای روشنایی از آفتاب بگیرند چون وی به نزدیک فروشدن رسد^۲ ای که صورت هستی از بخشندگی صورت یابد» (همان، ۴۳).

۳۱. «فأنی إذا فعلت ظلمت المقاتله مع ظلم اهل الخراج، و ذلك أنه اذا فسد العامرُ فسد المعمور» (ابن مسکویه ۱۳۷۶، ۱۰۹).
 ۳۲. نمونه دیگر: «نوشیروان [آنگاه مهتران رعیت و سپاه را گرد کرد و ایشان را خطبه کرد و آگاه کردشان که من هم بر آن مذهبم که پدران من بودند از عدل بر شما و آبادانی کردن بر زمین، و دشمنان را از مملکت براندن» (نظام‌الملک طوسی ۱۳۸۴، ۴۴)؛ «و نخستین کسی که تخته ببرد از درختان و درها کرد خانه‌ها را، او [اوشهنگ] بود. و کان‌های زر و سیم و آهن او بیرون آورد، و شهر کوفه او بنا کرد و شهر سوس نیز گویند او کرد؛ و آب‌ها در جوی او براند و آبادانی کرد» (بلعمی ۱۳۷۴، ۸۸).
 ۳۳. «بلاش [سوفرای را خلیفت کرد بر مملکت خویش و کار و تدبیر به وی سپرد و عدل کرد و اندر جهان آبادانی کرد، و نپسندید که اندر پادشاهی وی هیچ خانه ویران شدی» (همان، ۶۷۲).

۳۴. نمونه‌های دیگر: «[شیت] هر سال حج کردی و جهان آبادان داشتی و خانه را آبادان داشتی» (همان، ۷۱)؛ «در تفسیر سوره تین] ... و حسین بن علی همچنین بود، به گاه خویش، خود عالم و زاهد بود و ازو علم‌ها آموختند که دل‌های بیماران را بدان دارو کنند و مجلس‌های دانشمندان را بدان روشن و آبادان دارند تا روز قیامت» (تفسیر قرآن مجید ۱۳۵۲، ج ۲: ۶۰۴)؛ «برادران زن اوریا [داود را گفتند یا نبی الله بدان که مر ما را زمینی بود که ما مر آن زمین را آبادان نتوانستیم داشت و بترسیدیم که ضایع ماند، آن زمین مرین مرد را دادیم بر آن شرط کردیم که آبادان دارد و آبش دهد و سیاع را و مرغان را از آن باز دارد و با او شرط کردیم که اگر چنین نکنی از تو بازستانیم» (همان، ۱۶).

۳۵. نمونه‌های دیگر: «... نه به شک {بود} نه به بعث و نه در رستخیز و نه از آن عجب آمدش که خدای را قادر نمی‌دانست،

چه عجب از کار این جهان آمدش که این شهری که چنین ویران شد چگونه آبادان شود و از کجا مردمان باز آیند... [گشتاسپ] آن همه بزرگان بنی اسرائیل به بیت المقدس فرستاد و دانیال را باز فرستاد و ایشان آن ده‌های بیت المقدس آبادان کردند... [ارمیا / عزیر] عجب آمدش؛ گفت: بدین یک روز جهان چگونه آبادان گشت و این خلق همه از کجا آمدند» (همان، ص ۴۶۷)؛ و «[حلیمه گوید] او [محمد] را برگزیدم و رفتم. چون به صحرا بیرون آمدم منادی از هوا بانگ کرد که هنیئاً لک یا بطحاء مکه که نور و دین به تو باز آمد و بهاء و کمال به تو رسید و از بدی‌ها پاک گشتی و از خرابی رستی. تا ابد آباد ماندی» (تاریخ سیستان ۱۳۸۹، ۶۸).

۳۶. عَمَر سه معنا دارد: ۱. خانه ساختن، سکنا و اقامت گزیدن (در مکانی) (عمر الدار: بناها. عمر بالمکان: اقام)؛ ۲. عبادت کردن (عمرأ ربه: پروردگار خود را عبادت کرد)؛ ۳. مدت طولانی عمر کردن (عمره الله: ابقاه). (المتجد، ذیل «عمر»).

۳۷. مثلاً «[ناحیت خرخیز]: مغرب وی از حدود کیماک است از ویرانی شمال و اندر ناحیت از وی هیچ آبادانی نیست و این ویرانی شمال است کی آنجا مردم نتوانند بود از سختی سرما» (حدود العالم ۱۳۴۰، ۷۹-۸۰).

۳۸. در متون پهلوی آمده است که زمین ناشاد و مستمند زمینی است که دیوان در آن جمع‌اند (فرنبخ دادگی ۱۳۶۹، ۷۱) و بیابان جایگاه تاریکی و سرما و دیگر نیروهای دیوی است (همان، ۱۲۵). بیرون راندن دیوان از شهرها و آبادانی‌ها به دست پادشاهان آن چنان اهمیت داشت که در ردیف فضایل شاهان از آن یاد کرده‌اند: «او [طهمورث] دیوان را و ابلیس را فرمانبردار خویش کرده بود و ایشان را فرمود که از میان خلق بیرون شوید؛ و همه را از آبادانی‌ها بیرون کرد و به بیابان‌ها و دریاها فرستادشان» (بلعمی ۱۳۷۴، ۸۹).

۳۹. نمونه دیگر: «نه در روزگار عیسی خدای را پرستیدندی و نه در روزگار موسی و نه در روزگار مصطفی. و بیرانی مسجد بدان باشد که درو نماز نکنند، ای که همه معطل شدی» (تفسیر قرآن مجید ۱۳۵۲، ۱۶۱).

۴۰. این اعمال در متون دینی پیش از اسلام، به‌عنوان کفاره گناهان و رستگاری روان‌ها بر شمرده می‌شد: «[زمین را] از برای کشت و ورز آماده ساختن، به سرزمین خشک آب رسانیدن، و جوی کنندن، و زمین گود و مفاک را هموار کردن و آب گندیده را از سرزمین آبیگر خشک کردن، پل ساختن و درخت نشانندن» (محمدی ملایری ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۲۹). نمونه دیگری از تقدس آبادانی در معنای کشاورزی چنین است: «یک‌سوم روز و یک‌سوم شب به هیریدستان [هیریدستان] رفتن و خرد اهلوان پرسیدن، یک‌سوم روز و یک‌سوم شب کشت و آبادانی کردن و یک‌سوم روز و یک‌سوم شب خوردن و آرامش و آسایش کردن» (جاماسب جی دستور ۱۳۹۱، ۶۷).

۴۱. نمونه دیگر: «و عمروها اکثر مما عمروها. آبادان کردند آن زمین را بیش از آنکه مکیان کردند، یعنی امتان گذشته بیش از آن کشت کردند که اینان، و بیش از آن عمارت کردند و آبادانی که مکیان» (تفسیر قرآن مجید ۱۳۵۲، ۴۶۲)؛ آبادانی در معنای ساخت شهر: «و شاپور شهرهای بسیار بنا کرد یکی به پارس نام او شادشاپور، و به اهواز شهری بنا کرد نام او جندی شاپور. اندر اهواز از آن آبادان‌تر و خرم‌تر نیست، و تابستان و زمستان سبز باشد، و گویند که آن چراخوار بود و آبادان نبود. چون شاپور آنجا برسد و آن خرمی بدید آرزویش آمد که آنجا شهری بنا کند» (بلعمی ۱۳۷۴، ۶۱۲).

۴۲. نمونه دیگر: «نه در روزگار عیسی خدای را پرستیدندی و نه در روزگار موسی و نه در روزگار مصطفی. و بیرانی مسجد بدان باشد که درو نماز نکنند، ای که همه معطل شدی» (تفسیر قرآن مجید ۱۳۵۲، ۱۶۱).

۴۳. «یوم السبت یوم مکر و خدیعه و یوم الأحد یوم غُرس و بناء» (ابن قتیبه ۱۹۲۵، ۱۲۳).

۴۴. «و شاپور هرچه به شهر اندر سپاه بود همه را گرد کرد، و چون روز بود، خویشان را از شهر بیرون افگند و حرب کرد و سپاه روم را هزیمت کرد، و شاپور از ایشان بسیار بکشت و مَلِک روم را بگرفت و به آهن گران بیست و او را بگفت تا هرچه ویران کرده بود اندر جندشاپور و اندر پارس و اهواز، همه را آبادان کرد و مَلِک رومیان را بخواند تا آن همه را آبادان کرد، و هر درختی را که بریده بودند دو {درخت} بنشانند: یکی خرما و یکی {درخت زیتون، و آن درختان به بر آمد و تمام شد همچنان که بود و از روم خاک آورد تا بناها کرد. و ده سال مَلِک روم به دست شاپور اندر مانده بود. چون بناها همه تمام شد و درختان به بر آمد، آنگاه شاپور مَلِک روم را بند بگرفت، و پی پاشنه هر دو پای وی بیریدند بر خری نشاند و به روم باز فرستاد» (بلعمی ۱۳۷۴، ۶۲۸).

۴۵. جالب است که چنین پیوندی الزاماً در فرهنگ‌های دیگر وجود ندارد. مثلاً امروز در ناحیه کردستان عراق آیینی کهن

از دوران هخامنشیان به نام یزیدگیری وجود دارد که به علت زندگی کردن آن مردم در کوه و ارتباط کم آن‌ها با اقوام دیگر بسیاری از یادگاری از زمان‌های دیرین است. آن‌ها معتقدند برآوردن خانه به معنای ویرانی زمین است و به همین علت در ماه نیشان که فصل زایش طبیعت و رستن گیاهان است، بنایی حرام است (محمدی ملایری ۱۳۷۵، ج ۶: ۳۵۶).

۴۶. «[انوشیروان] مر کشتاورزان را بفرمود تا هیچ زمین بیکار نماند و هر که تخم نداشت، از خاصه خود فراداد و هر کجا زمین ویران بود فرمود تا آبادان کردند و هر زنی شوی که نداشت و او را به شوی حاجت بود، به شوهر دادندش» (بلعمی ۱۳۷۴، ۶۸۵ و ۴۶۴).

۴۷. «وَأَلِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعِفَرُوهُ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ» (هود: ۶۱).

۴۸. مثلاً ناصر خسرو عمل مشترک میان انسان و حیوانات در خانه‌سازی را به صنعت تعبیر کرده است: «و نیز اندر صنعت‌ها مر حیوانات را با مردم شرکت است، چنان که مر عنکبوت خویش را همی خانه بافد و زنبور بدان نظم و ترتیب بی‌هیچ خلل همی خانه سازد. و مرغان اند که مر چوب را سوراخ کنند و اندرو جای گیرند و مرغان اند کز گل خانه‌ها برآرند و مر آن را دهلیز سازند و اندرو بخش‌ها کنند» (ناصر خسرو ۱۳۷۵، ۱۲-۱۳).

۴۹. «و گویند که خدای، عزوجل، آدم را بفرمود که برو و به زمین مکه شو و آنجا برابر عرش خانه‌ای بنا کن از سنگ؛ و جبرئیل را بفرستاد تا با وی به مکه شد و او را بنای خانه بیاموخت» (بلعمی ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۴).

۵۰. در برخی از متون این برهه، آثار اسکندر و ذوالقرنین بر هم منطبق است؛ مثلاً در شاهنامه، ساخت این سد به اسکندر منسوب است. انطباق پادشاه و اولیا خداوند نمونه‌های دیگری نیز در متون این برهه دارد که شایسته پژوهشی است مستقل. ۵۱. در تفسیر آیه ۹۳-۹۸ سوره کهف.

۵۲. «بفرمودشان تا هر مردی پاره‌ای آهن بزرگ بیارند و آن آهن‌ها به میان آن دو کوه همی نهند چنان که خشت نهند، تا آن میان آن دو کوه همه بگرفت تا سر کوه‌ها پر از آهن شد. قَالَ أَتُونِي أَقْرَعٌ عَلَيْهِ قِطْرًا. یعنی الصَّفْرَاءُ الْمُدَاب. بفرمود که همچندین که آهن است رود بیارید. پس چون رود بیاورند و به کوره‌ها اندر نهادند و آتش اندر بست تا بگداخت؛ و آتش به زیر آهن اندر نهادند و بفرمود تا همی دمیدند تا آهن از یک سوی بگداخت و از دیگر سوی رود همی گداخت و هر دو چو آهن گشت. پس بفرمود تا آن رودهای گداخته به طشت‌های رودین اندر کردند و بر سر کوه‌ها بردند تا بر زبر و زیر آن آهن فرو ریخته، تا هر دو به هم اندر آمیخت. پس دست بازداشت تا سرد شدن و سخت گشت. تا به میان آن دو کوه از این گونه تا سر هر دو کوه بست از رود و آهن» (بلعمی ۱۳۷۴، ۴۹۳ و ۴۹۴).

۵۳. «ز هر کشوری دانشی شد گروه/ دو دیوار کرد از دو پهلوی کوه// ز بُن تا سر تیغ بالای اوی/ چو صد شاهرش کرده پهنای اوی// ازو یک رش انگشت و آهن یکی/ پراگنده مس در میان اندکی// همی ریخت گوگردش اندر میان/ چنین باشد افسون داناکیان// همی ریخت هر گوهری یک رده/ چو از خاک تا تیغ گشت آرده// بسی نفت و روغن برآمیختند/ همی بر سر گوهران ریختند// به خروار انگشت بر سر زدند/ بفرمود تا آتش اندر زدند// دم آورد و آهنگران صد هزار/ به فرمان پیروزگر شهریار// خروش دمنده برآمد ز کوه/ ستاره شد از تف آتش ستوه» (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶: ۹۹ و ۱۰۰).

۵۴. «ان لله ملكاً يُنادى فى كل يوم: لِدُوا لِلْمَوْتِ و اُجْمِعُوا لِلْفَنَاءِ و اُنْبُوا لِلْخَرَابِ» (نهج البلاغه ۱۳۷۹، حکمت ۱۳۲).

منابع

- نهج البلاغه. ۱۳۷۹. ترجمه محمد دشتی. قم: مشهور.
- ابن سینا. ۱۳۶۶. حی بن یقظان. ترجمه و شرح فارسی منسوب به جوزجانی. تصحیح هانری کربن. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ابن قتیبه الدینوری. ۱۹۲۵. عیون الاخبار. قاهره: دارالکتب.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد. ۱۳۷۶. تجارب الامم. ترجمه علینقی منزوی. تهران: توس.
- ابوریحان بیرونی. ۱۳۶۲. التفهیم لاولئ صناعة التنجیم. تصحیح جلال الدین همایی. تهران: بابک.
- اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی. ۱۳۷۷. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.

- بخشی از تفسیری کهن به پارسی، از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری). ۱۳۷۵. تصحیح سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب و مرکز فرهنگی نشر قبله.
- بدره‌ای، فریدون. ۱۳۴۶. مقدمه‌ای بر معناشناسی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (۵۹): ۴۷-۶۹.
- بلعمی، ابوعلی. ۱۳۷۴. تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی. تصحیح محمد روشن. ۲ ج. تهران: سروش.
- بلوری، مونا. ۱۳۹۰. از معماری مینوی تا معماری زمینی: معماری و اطوار آن در شاهنامه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران. دانشگاه شهید بهشتی.
- بوشه، راجر. ۱۳۸۵. نظریه‌های جباریت از افلاتون تا آرنست. ترجمه فریدون مجلسی. تهران: مروارید.
- بیهقی، ابوالفضل. ۱۳۸۱. تاریخ بیهقی. ۳ ج. تهران: مهتاب.
- تاریخ سیستان. ۱۳۸۹. تصحیح ملک‌الشعراء بهار. تهران: اساطیر.
- ترجمه قرآن موزه پارس از مترجمی ناشناس. ۲۵۳۵. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفسیر قرآن پاک. ۱۳۸۳. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- تفسیر قرآن مجید، نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج. ۱۳۵۲. تصحیح جلال متینی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جاماسب جی دستور. ۱۳۹۱. متن‌های پهلوی. تصحیح سعید عریان. تهران: علمی و فرهنگی.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب (که به سال ۳۷۲ هجری قمری تألیف شده است). ۱۳۴۰. تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بی‌تا.
- حسن بن حسن. ۱۳۶۱. تاریخ قم. تصحیح سیدجلال‌الدین تهرانی. تهران: توس.
- حسن دوست، محمد. ۱۳۸۱. فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. زیر نظر بهمن سرکاراتی. تهران: آثار.
- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۷۷. لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی. تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، دانشگاه تهران و انتشارات روزنه.
- رجایی بخارایی، احمدعلی (و). بی‌تا. متنی پارسی از قرن چهارم هجری، معرفی قرآن خطی مترجم شماره ۴. [مشهد]: آستان قدس رضوی.
- صفوی، کورش. ۱۳۸۳. نگاهی به نظریه حوزه‌های معنایی از نظر نظام واژگانی زبان فارسی. مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز (۴۰): ۱-۱۱.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۳۳۹. ترجمه تفسیر طبری فراهم‌آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی، ۳۵۰ تا ۳۶۵. تصحیح حبیب یغمائی. ۷ ج. تهران: چاپخانه دولتی ایران.
- _____ . ۱۳۵۳. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ۱۱ ج. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فرای، ریچارد. ۱۳۸۸. عصر زرین فرهنگ ایران. تهران: سروش.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۶. شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. ۸ ج. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرنخ دادگی. ۱۳۶۹. بندهش. تصحیح مهرداد بهار. تهران: توس.
- فرهوشی، بهرام. ۱۳۹۱. فرهنگ زبان پهلوی. تهران: دانشگاه تهران.
- فسطیوس بن اسکوراسیکه. ۱۳۸۸. ورزنامه. تصحیح حسن عاطفی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- قصه حمزه. ۱۳۴۷. تصحیح جعفر شعار. تهران: دانشگاه تهران.
- قیومی بیدهندی، مهرداد. ۱۳۸۶. آداب جست‌وجوی تاریخ معماری ایران در متون فارسی: با تکیه بر متون نثر سده‌های نخست. پایان‌نامه دکتری معماری. دانشگاه شهید بهشتی.
- _____ . ۱۳۹۱. درآمدی کتاب‌شناختی بر متون فارسی از منظر تاریخ معماری: دفتر اول: متون نثر سده‌های نخست. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- _____ (و). (در دست انتشار). هنر در تمدن اسلامی: معماری. تهران: سمت.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود. ۱۳۱۵. زین الاخبار [تاریخ گردیزی]. با مقدمه محمد قزوینی. تهران: کتابخانه ادب.

- گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شتقشی. ۲۵۳۵. تصحیح محمدجعفر یاحقی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لسان التنزیل (زبان قرآن)، تألیف قرن چهارم یا پنجم هجری، به انضمام فرهنگ لغات. ۲۵۳۵. تهران: بی‌نا.
- لوکوک، پییر. ۱۳۸۱. کتیبه‌های هخامنشی. ترجمه نازیلا خلخالی. تهران: نشر و پژوهش فرزندان روز.
- محمد بن سرخ نیشابوری (منسوب). ۱۳۳۴. شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهشیم احمد بن حسن جرجانی. تصحیح هانری کرین و محمد معین. تهران: قسمت ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه.
- محمدی ملایری، محمد. ۱۳۷۵. تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به اسلامی. عجم. تهران: توس.
- مستملی بخاری، خواجه امام ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد. ۱۳۶۳-۱۳۶۵. شرح تعرف لمذهب التصوف (نور المریدین و فضیحه المدعین). تصحیح محمد روشن. ۵ ج. تهران: بی‌نا.
- مینوی خرد. ۱۳۵۴. ترجمه احمد تفضلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ناصر خسرو قبادیانی مروزی. ۱۳۹۱. زاد المسافرین. تصحیح محمد بذل الرحمن. تهران: اساطیر.
- _____ . ۱۳۷۵. سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- نجفی، ابوالحسن. ۱۳۸۹. غلط نویسیم: فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی. تهران: نشر دانشگاهی.
- نظام‌الملک طوسی. ۱۳۸۴. سیاست‌نامه (سیر الملوک). به کوشش جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. ۱۳۸۴. کشف المحجوب. تصحیح محمود عابدی. تهران: سروش.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق. ۱۴۲۲. البلدان. محمدمامین ضناوی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- Boeeker, Hans Erich. 1998. "Concept - Meaning – Discourse: Begriffsgeschichte reconsidered". In Hampsher-Monk, Tilmans, and van Vree (eds.), *History of Concepts: Comparative Perspectives*, 51-64. Amsterdam: Amsterdam University Press.
- Edwards, Julisa R. 2015. "SChitworde": *Analysis of Linguistic Taboo in the History of Semantic Field of Excrement*. Dissertation for Masters of Arts. Indiana: Purdue University.
- Hampsher-Monk, Lain, Karin Tilmans, and Frank van Vree (eds.). 1998. *History of Concepts: Comparative Perspectives*. Amsterdam: Amsterdam University Press.
- Hassing, Anders. 2016. "What Is Conceptual History". <https://www.clearproject.net/node/540>. (Accessed on Oct. 10).
- Koselleck, Reinhart. 1983. "Begriffsgeschichtliche Probleme der Verfassungsgeschichtsschreibung". In *Gegemrand und Begrift der Verfassungsgeschicht*, supplement to *Der Staat VI*, Berlin.
- Koselleck, Reinhart. 1989. "Social History and Conceptual History." *In International Journal of Politics, Culture, and Society* 3 (2): 308-325.
- Müller, Jan-Werner. 2014. "On Conceptual History". In Darrin M. McMahon and Samuel Moyn (eds.), *Rethinking Modern European Intellectual History*, New York, Oxford University Press, pp. 74-93.
- Parcell, Stephen. 2007. *Four Historical Definitions of Architecture*. PhD Thesis on Architecture. Montreal: McGill University.
- Parcell, Stephen. 2012. *Four Historical Definitions of Architecture*. Montreal, Ithaca: McGill-Queen's University Press.